



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
صلاوة
وسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

برقع پوشان یمن خلیج فارس و دریای عمان

سیر تاریخی برقع از پاکستان تا امروز

نگارش: عباس محمود



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برقع پوشان خلیج فارس و دریای عمان

نویسنده:

عباس انجم روز

ناشر چاپی:

مؤلف

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	برقع پوشان خلیج فارس و دریای عمان
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	فهرست مطالب کتاب
۱۷	پیشگفتار
۲۱	مقدمه
۲۷	برقع داران در گذشته
۲۹	برقع، مقنعه و نقاب
۳۱	یونان منشاء اولیه برقع
۳۲	زنان فینیقی
۳۴	دوران جاهلیت
۳۶	رابطه برقع با حجاب
۳۸	اسلام و حجاب
۴۳	دیدار و صدا و تماس
۴۵	تبرج در اسلام
۴۷	قرآن و موضوع شعرو شاعری
۵۰	سخنگویان بزرگ و برقع پوشان
۵۲	اندیشه سخن سرایان و برقع
۶۳	برقع پوشان به خواب آمده
۶۷	تخیلات و واقعیت؟
۷۲	تناقض دید
۷۵	ازاین جا و آنجا
۷۶	مهاجرت ها و علل برقع پوشی

- ۷۸ مردان برقع پوش
- ۸۱ برقع از دیدهای مختلف
- ۸۵ انواع برقع
- ۸۸ طوارق کجاست؟
- ۹۰ چرا کبود؟
- ۹۲ شهر گولمینه
- ۹۵ ملکه زارما
- ۹۷ زیربرف سفید!
- ۹۸ دیانت طارقیها
- ۹۹ عصر نادری
- ۱۰۳ مرگ نادر
- ۱۰۵ سرآغاز مهاجرت
- ۱۰۷ صحرا کجاست؟
- ۱۰۹ حملات عرب به صحرای آفریقا
- ۱۱۱ ایرانیان و خطه شمالی خلیج فارس
- ۱۱۳ چهره استعماری در زیربرقع
- ۱۱۶ در بازار برده فروشان
- ۱۱۸ سرقت فرزندان مردم آزاده در زیر برقع
- ۱۲۱ نگارنده در بازار برده فروشی
- ۱۲۲ دوران گذشته تاریخ
- ۱۲۵ پوشش آدم ربائی در تاریکی
- ۱۲۶ گذری دیگر بر طوارقی ها
- ۱۲۷ وطن !!
- ۱۲۸ وجه تسمیه طوارقی برقع پوشان
- ۱۳۰ برقع در سنت ایرانیان نیست
- ۱۳۲ مروری بر ناامنی ها

- ۱۳۳ ----- اوضاع گومرون
- ۱۳۴ ----- تازیان و ترکنازیهای آنان
- ۱۳۵ ----- بلوچها را به بینیم
- ۱۳۶ ----- درگیری بلوچها با هلندیها و انگلیسها
- ۱۳۷ ----- تهدید رئیس بلوچها
- ۱۳۸ ----- شهداد خان بلوچ
- ۱۴۰ ----- سخن سرایان محل «لارستان» و بنادر
- ۱۴۶ ----- شعرا و سخنگویان خلیج فارس
- ۱۴۷ ----- الف: شعراء معاصر در قید حیات
- ۱۵۰ ----- ب: از شعراء گذشتگان
- ۱۷۳ ----- آثار منتشر شده از این مؤلف:
- ۱۷۴ ----- آثار در دست تالیف و آماده چاپ از مؤلف :
- ۱۷۵ ----- درباره مرکز

برقع پوشان خلیج فارس و دریای عمان

مشخصات کتاب

سرشناسه: انجم روز، عباس، - 1304

عنوان و نام پدیدآور: سیر تاریخی برقع از باستان تا به امروز برقع پوشان خلیج فارس و دریای عمان/ نگارش عباس انجم روز

مشخصات نشر: عباس انجم روز، 1371.

مشخصات ظاهری: 158 ص. مصور

یادداشت: عنوان روی جبرقع پوشان خلیج فارس و دریای عمان: سیر تاریخی برقع از باستان تا به امروز.

یادداشت: کتابنامه بصورت زیرنویس

عنوان روی جلد: برقع پوشان خلیج فارس و دریای عمان: سیر تاریخی برقع از باستان تا به امروز.

عنوان دیگر: برقع پوشان خلیج فارس و دریای عمان: سیر تاریخی برقع از باستان تا به امروز

موضوع: حجاب -- تاریخ

رده بندی کنگره: BP230/17/الف8س9 1371

رده بندی دیویی: 297/636

شماره کتابشناسی ملی: م 71-932

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فهرست قبلی

ص: 1

اشاره

پرند ماه را پیوند بگشاد

ز رُخ برقع، ز گیسو بند بگشاد

«نظامی گنجوی»

سیرتاریخی برقع

ازباستان تا به امروز

برقع پوشان خلیج فارس

و

دریای عمان

نگارش: عباس انجم روز

سال 1371

ص: 3

ناشر: مؤلف

سیر تاریخی برقع از باستان تا به امروز

برقع پوشان خلیج فارس و دریای عمان

نگارش: عباس انجم روز

چاپ اول 1371 تهران

تیراژ: 1100 نسخه

حروفچینی: گنجینه (6402579)

لیتوگرافی: مردمک (399889)

چاپخانه: هما (315443)

صحافی: دلشاد (391195)

کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است

ص: 4

فهرست مطالب کتاب

- پیشگفتار مؤلف ... 9
- مقدمه: از آقای حسین نوربخش ... 13
- برقع داران در گذشته ... 19
- برقع، مقنعه و نقاب ... 21
- یونان منشاء اولیه برقع ... 23
- زنان فینیقی ... 24
- دوران جاهلیت ... 26
- رابطه برقع با حجاب ... 28
- اسلام و حجاب ... 30
- دیدار و صدا و تماس ... 35
- تبرج در اسلام ... 37
- قرآن و موضوع شعر و شاعری ... 39
- سخنگویان بزرگ و برقع پوشان ... 42
- اندیشه سخن سرایان و برقع ... 44
- برقع پوشان به خواب آمده ... 55

تخیلات و واقعیت ... 47

تناقض دید ... 64

ازاین جا و آن جا ... 67

مهاجرت ها و علل برقع پوش ... 68

مردان برقع پوش ... 70

برقع از دیده ای مختلف ... 73

انواع برقع ... 77

طوارق کجاست؟ ... 80

چرا کبود؟ ... 82

شهرگولمینه ... 84

ملکه زار ما ... 87

زیربرف سفید ... 89

دیانت طاریها ... 90

عصر نادری ... 91

مرگ نادر ... 95

سر آغاز مهاجرت ... 97

صحرا کجاست ... 99

حملات عرب به صحرای آفریقا ... 101

ایرانیان و خطه شمالی خلیج فارس ... 103

چهره استعماری در زیر برقع ... 105

در بازار برده فروشان ... 108

سرقت فرزندان مردم آزاده... 110

نگارنده در بازار برده فروشی... 113

دوران گذشته تاریخ... 114

ص: 6

- پوشش آدم ربائی در ... 117
- گذری دیگر بر طواری ها ... 118
- وطن ... 119
- وجه تسمیه طواری برقع پوشان ... 120
- برقع در سنت ایرانیان نیست ... 122
- مروری بر نا امنی ها ... 124
- اوضاع گومرون ... 125
- تازیان و ترکتازیهای آنان ... 126
- بلوچها را به بینیم ... 127
- در گیری بلوچها با هلندیها و انگلیسیها ... 128
- تهدید رئیس بلوچ ها ... 129
- شهداد خان بلوچ ... 130
- سخن سرایان محل ... 132
- شعراء و سخنگویان خلیج فارس ... 138
- الف: شعرا معاصر در قید حیات ... 139
- ب: از شعراء گذشتگان ... 142
- آثار منتشر نشده از این مؤلف ... 159
- آثار در دست تألیف و آماده چاپ از مؤلف ... 160

پیشگفتار

درود بر خاتم پیامبران «محمد بن عبدالله و آله الطاهرين و ياران وفادارشان» دفتر حاضر از پوششی یاد می کند که تا امروز یکی از وسایل زینتی و احیاناً پوشش زنان در خطه بنادر و جزایر خلیج فارس و کرانه های دریای عمان است این پوشش روپوشی است به نام «برقع» که در ساحل استان هرمزگان و خطه ی ساحلی بلوچستان آن را «برکه و درحوزه بندرلنگه به نام «بتوله» خوانده میشود، بی شبهه استعمال برقع در بین ایرانیان معمول نبوده و هرگز از عادت پارسیان نیز نبوده است زیرا در تاریخ اجتماعی ایران بویژه خطه جنوب» تا آنجا که می دانیم چنین سابقه ای وجود نداشته است شعراء و سخنگویان محلی که در زادبوم خود، در لارستان بنادر جزایر خلیج فارس به نام شاعر و سخن گو معروف گشته اند نیز در گفته های خود آن را از تازیان و تازی زبانان شناخته و به همین وجه آن را معرفی و شناسانده اند .

ایرانیان مقیم کرانه های جنوب خلیج فارس از آن به نام «بطوله» یا تخفیف و تشدید ، جسسته و گریخته تلفظ گریخته تلفظ می کنند که درستی کنند که درستی کلمه برگردان شده آن «بتوله»

و واژه ی حاضر با حرف «ط»، عامیانه است در جایی دیگر از لارستان «بتیله» هم می نامند. (1)

دفتر حاضر که از وجود برقع و برقع پوشان شمال و جنوب کشورمان حکایت دارد، کتابی است شامل مسائل، ادبی اجتماعی، فرهنگی و هنری که با همهٔ اختصار، خوانندگان عزیز را به سنت ایرانیان و آنچه که ره آورد مهاجران و سوقات وارده از خارج، است رهنمود دارد، بهمین جهت این کتاب، موجز و مختصر، ادبی حاوی سخنان سخنگویان بزرگ ما در خصوص برقع و برقع پوشان است که به شیرینی قند از آن یاد کرده اند.

اجتماعی است زیرا مربوط به گروه زیادی از هموطنان زن هموطن ما در بنادر و جزایر خلیج فارس و آبهای عمان است که آن را مورد پوشش چهره خود قرار داده و بدان آراسته اند.

فرهنگی است چون بسیاری از واژه و کلمات و لغات دری پارسی در آن نهفته است.

هنری است از اینکه در ساخت، برقع هنر زیادی بکار برده شده اگرچه دید ظاهری آن افسون گری است، لذا امید دارم که مطالعه این کتاب آگاهی خود برای خوانندگان عزیز باشد.

دفتر حاضر که با نام برقع پوشان خلیج فارس در دسترس خوانندگان عزیز

ص: 10

1- واژه بتوله که با فتح حرف اول و تاء مضموم است در زبان عرب به معنای «بتل» یعنی قطع کننده بریده شده جدا ساخته و نیز به مفهوم هر چیزی که ماهیت اصلی را از میان بردارد یا پرده ای بر آن به جهت پوشش می کشد که دید واقعی را می برد گفته میشود، چنانکه شاعری از لارستان بنام محیا که شرح حال آن خواهد آمد درین باره میگوید: عرب زاده ز رو بردار شילה SHILAH مکن این حیل های بی وسیله خدا را پرده از رویت بیفکن که تا رویت به بینم بی بتیله « BATILAH شילה سرانداز نازک و سیاهی است که تا کنون هم مورد استعمال زنان خلیج فارس است و بتیله همان بتوله «یا «برقع» است.

گذاشته می شود مقدمه ای است برای چاپهای آثار بعدی نگارنده که امیدوارم توفیق خداوندی همراه باشد و به سهم خود بتوانم در خدمت فرهنگ و ادب جنوب کشور ادای وظیفه ای هم برای هم وطنان ارجمندم عموماً و همشهریان عزیز و گرامی کرده، باشم در این میان وظیفه مندم که به مدلول مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ، از فاضل ارجمند و مورخ و محقق گرانمایه جناب ایرج افشار سیستانی که از فرط بزرگواری خود در ویرایش این دفتر اقدام و رهنمون نگارنده گشته اند سپاسگذاری کنم هم چنین از آقای حسین نوریخس نویسنده و محقق معاصر که از اول تا با امروز مشوق این نگارنده در ادای این وظیفه بوده اند نهایت تشکر را مینمایم و امیدوارم که در چاپ آثار بعدی هم این توفیق حاصل بشود که مشمول عواطف و کمک آقایان محترم و ارجمند قرار بگیرم:

مَنْ اللَّهُ التَّوْفِيقَ وَعَلَيْهِ التَّكْوَانُ

بندر لنگه

عباس انجم روز (خواجه)

مهر ماه سال 1370

ص: 11

آقای عباس انجم روز، نویسنده محقق و شاعر اهل و ساکن بندرلنگه، چندی قبل دست نویس کتاب برقع پوشان خلیج فارس را جهت مطالعه و تهیه مقدمه در اختیارم گذاردند کتاب مذکور اولین اثر نامبرده نبوده و ایشان دارای دست نوشته های بسیاری است که امید می رود، تدریجاً به زیور طبع آراسته گردند.

سواحل، بنادر و جزایر گرم و شرجی خلیج فارس، مانند صدف های بسته مرواریدهایش از نقاط ناشناخته و بکر می باشند از این رو می توان سالها در اطراف خصوصیات طبیعی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بسیاری از این سواحل و بنادر و ساکنان خونگرم و مهربان، آنها مطالعه و تحقیق و بررسی نمود و ده ها کتاب و مقاله در اطراف آنها به رشته تحریر درآورد.

موضوع کتاب حاضر، برقع به (ضم ب) است، برقع یک نوع پوشش جالب و دیدنی زنان حاشیه شمالی و جنوبی خلیج فارس و دریای عمان است و احتمالاً تا حدود 3 میلیون نفر در این نقاط از این وسیله استفاده می کنند و با این حساب می توان گفت موضوع کتاب درباره پوششی گفتگو دارد که از جهت کمیت، زنان بسیاری را شامل می شود. از نظر کیفیت نیز کتاب دارای موضوع جالب و بکری است و تابحال در این مورد مطلبی چاپ و منتشر نشده است.

کتاب از جهت ادبی دارای لطف و شیرینی خاصی است و از دیدگاه، فرهنگی بعثت دلپستگی انجم روز به زبان دری که زبان مادری ایشان است، سرشار از واژه های فارسی و دری است.

با نویسنده کتاب بین سالهای 1357-1351 که در بندرلنگه خدمت می‌کردم خصوصاً از طریق برنامه تلویزیونی فرهنگ و ادب جنوب کشور که شخصاً اداره و اجرا می‌کرد آشنا شدم انجم روز فرزند محمد و از تبار خواجه های خورلار - لارستان و از خاک پاک، فارس، اهل و متولد و ساکن بندرلنگه شهر و بندر معروف مروارید و عروس بنادر ایران است، وی در خرداد سال 1304 در بندرلنگه چشم به دنیا گشوده و طی سالهایی که بازرگان سیار بوده است، سفرهای دور و درازی که دست مایه تألیفات بسیار اوست به تمام سواحل و بنادر خلیج فارس و دریای عمان انجام داده و مجدداً به زادگاه خویش در لنگه بازگشته است تا آنجا که اطلاع دارم وی از سال 1327 وارد خدمت مطبوعات شد و سلسله مقالاتی در روزنامه های خاور به مدیریت احمد فرامرزى سپس در کیهان اطلاعات خواندنیها و روزنامه پارس شیراز، پیک خجسته، بهار ایران و ندای زاهدان نوشت و در سال 1338 عضو هیئت تحریریه مجله اکونومیست تهران بود و مقالات متعددی در سالهای 38 و 1339 در آن محله به چاپ رسانید و در این اواخر مقالاتی از وی در مجله مناطق آزاد، چاپ، تهران منتشر گردیده است.

برنامه تلویزیونی فرهنگ و ادب جنوب کشور که مدت دو سال بطول انجامید و مورد استقبال عموم مردم قرار گرفت معرف شخصیت معنوی و فرهنگی اوست. چند جلد کتاب از نویسندگان جنوب کشور به تصحیح و تصرف وی انتشار یافته است، در حال حاضر انجم روز از محققان و نویسندگان و شعرای معاصر جنوب کشور است.

نویسنده این، کتاب کتابهای تحقیقی انتشار نیافته ای تحت عناوین مسایل اقتصادی، اجتماعی و جغرافیایی خلیج فارس، بنادر و جزایر، دولتخانه کیش و کنگ، تاریخ، بندرلنگه، فرهنگ و ادب، جنوب در مکتب سعدی، حافظ و زندگانی او، عبید زاکانی منابع دریائی ایران خرماسان ایران بلوچ و بلوچستان بادزار و نوبان دارند که هنوز چاپ و منتشر نشده اند وی همچنین دارای فرهنگی به نام فرهنگ دری است که واژههای آن سره پارسی و نیز دارای دیوان اشعاری به

زبان بومی منطقه با لهجه بلوکی و اوزی است که از لهجه های دیگر نیز استفاده کرده اند و شامل قصاید غزل رباعی و دوبیتی است تخلص شعری ایشان «خواجه» می باشد، شعر و شاعری را به گفته خود به خاطر احیاء فرهنگ دری که زبان مادری اوست پیشه کرده است.

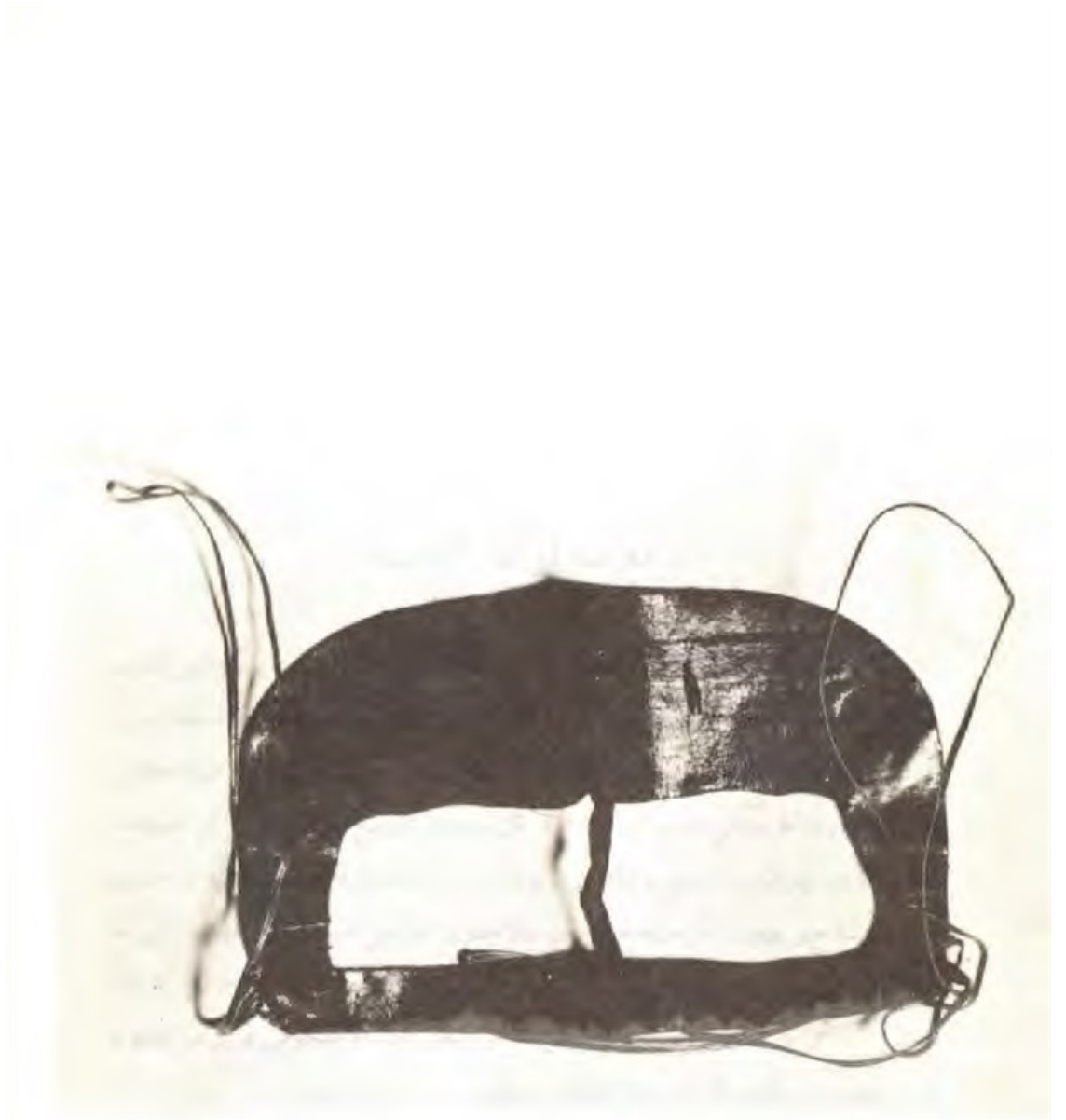
وی همانند سدیدالسلطنه کبابی که تألیفات بی شماری درباره مسائل مختلف خلیج فارس تألیف نموده و اینک بعد از گذشت نزدیک 100 سال، نوشته هایش یکی یکی به سعی استاد ارجمند آقای دکتر احمد اقتداری به چاپ می رسد و در اختیار علاقمندان به این آب و خاک و سواحل و بنادر خلیج فارس گذارده می شود، در آغاز قصد و نیت چاپ آثار خود را نداشت و بالاخره با اصرار این صاحب قلم حاضر شد کتاب برقع پوشان خلیج فارس خود را که درباره سیر تحول تاریخی و اجتماعی این پوشش جالب زنان جنوب کشورمان است به عنوان اولین اقدام در چاپ آثار خویش تقدیم دوستداران ادب و فرهنگ نماید و انشاء الله با پایان گرفتن چاپ و توزیع این کتاب همچنان به چاپ و انتشار سایر آثار خویش همت خواهند گمارد.

در خاتمه توفیق انجم روز و همه محققان و نویسندگان، مسائل خلیج فارس را در تدوین این قبیل نوشته ها و در خدمت به جمهوری اسلامی ایران و میهن عزیزمان از درگاه خداوند متعال خواستارم.

حسین نوربخش

تهران - 1370

ص: 15



غرض از تدوین و نگارش کتاب برقع داستانسرایی نیست بلکه این کتاب صرفاً و منحصرأً جنبه ادبی و فرهنگی و اجتماعی دارد، در عین حال که حکایت از پوششی میکند که جزء عاداتها و تقالید و سنن ایرانی نیست، خود معرف اختلاقی است که ارتباط سنتی با ایرانیان ندارد از فحوای تاریخ کشورمان اگر استفاده کنیم که در ایران نیز برقع پوشان مرد بوده اند، داستان فرقه ی اسماعیلیه به رهبری حسن صباح و نهضت او علیه حکومت سلاجقه را تداعی می کند که آنهم نوع برقع این فرقه پوششی از یک دستمال یا شال و یا پارچه ای بوده است، تا جایی که یک فدائی نامه ای یا خنجری در کنار بستر ملک سنجر پادشاه سلجوقی قرار می دهد و او را تهدید می کند که از رویدادهای تاریخی برخوردار است.

این افراد نیز در حملات به اصطلاح تاکتیکیهای سیاسی، خود را با نقابی چنانکه اشاره شد می پوشانده اند که می توان آنها را در ردیف برقع پوشان سیاسی قرار داد.

ولی وجود برقع و روپوشی به نام «بتوله» که هم اکنون عموم زنان بنادر و جزایر خلیج فارس و دریای مکران شمالی و جنوبی بر چهره دارند و بنام برقع جلوه گری می کند چیزی دیگر است که به نام حجاب بر خود گرفته اند و گاهی نیز بنام اینکه برای جلوگیری از آفتاب و سوختگی صورت است، عنوان می کنند .

چون قسمتی از فرهنگ حاضر مردم این نواحی و مربوط به عاداتها و تقلیدهای ظاهری آنان است و در شمار فولکلور و فرهنگ توده مردم این خطه در آمده است لازم دانستم که یک سلسله بررسی و تحقیق درباره فرهنگ این مردم بنمایم.

در کتاب حاضر پاره ای از مسائل تحقیق شده عنوان شده است بطوریکه سخنگویان بزرگ کشورمان نیز درباره این پوشش خالق کلامی شده اند که خواندن آن بسیار، شیرین و دلچسب تر اینکه این کتاب صرفاً گوشه ای از فرهنگ و ادب جنوب کشورمان را تشکیل میدهد به این امید که مورد توجه پژوهشگران و اهل فضل و مردم شریف ایران واقع شود.

ص: 20

دو پوشش پیش از اسلام و بعد از اسلام که در موارد خاصی مورد استفاده بوده اند:

1- برقع

2- مقنعه

برقع یک واژه ی عربی است البرقع جمع آن براقع می شود و در لغت عرب آمده است که «مَا تُسْتَرُ بِهِ الْمَرْأَةُ وَجْهَهَا» یعنی برقع است که زنان روی خود را به آن می پوشانند ، برقع یا مقنعه یا نقاب مورد استفاده افرادی است که نمی خواهند شناخته شوند، در گذشته مردمان معروفی بیشتر از این دو پوشش به منظور عدم شناساندن خود استفاده می کردند و هر دو مورد استفاده مرد و زن نیز قرار میگرفته ولی مقنعه و برقع بیشتر مورد استفاده زنان است و جز در وضع خاصی مرد از آن استفاده نمی کند که آنهم نقاب ، است، اگرچه در کشورهای کویت بحرین و عراق نقاب نیز مورد استفاده زنان بی برقع است نهایت اینکه نوع نقاب مردان غیر از نوع پوشش زنان است افراد و قبیله ای نیز هستند که خود را با مقنعه شال یا عمامه یا روسری می پوشانند که نمونه آن در سرزمین طوارق آفریقا و نیز در بخش گسترده ای از بلوچستان خودمان نیز دیده میشوند که چهره این افراد را در این دفتر ملاحظه خواهید فرمود، مثلاً در بلوچستان و

ص: 21

خطه ی مکران بلوچها عادت دارند که پارچه ای برچهره خود زنند که فقط دو چشم آنها پیداست. (1)

هشام یا هاشم بن حکیم معروف به مقنع از دهکده ای موسوم به کاوه کیمردان از قراء مرو پیدا شد که خود را جانشین ابو مسلم خراسانی می دانست، گویند چون چهره ای زشت داشت نقابی بر روی خود می افکند بهمین علت او را مقنع لقب داده اند و بعضی گویند که یک چشم او نابینا بود، وی در زمان خلافت المهدی عباسی در خراسان قیام کرد و سرانجام در سال 199 هجری نبوی ص و از سپاه خلیفه شکست خورد، ولی برای اینکه بدست دشمن گرفتار نشود خود و خانواده اش را از فرط، غیرت به آتش افکند و بسوخت، پیروان مقنع چون لباس سفید می پوشیدند در خراسان به سپید) جامگان و در میان عرب به «بیضه» مشهور شدند، مقنع در شهر نخشب ماهی از چاه بیرون می آورد که مدتی در افق میماند و آن را نخشب یا مقینعه می خواندند، (2) شخصیتی از خاندان بزرگ رضوی (علیه السلام) سلام اله علیه به نام مبرقع داریم که موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا است (علیه السلام)، (3) در ایران کنونی خانواده بزرگ و معروفی معروف به برقعی نیز داریم.

ص: 22

1- احمد بن عبدالملک هرگاه که به شهر آمدی از بهر دختران و غلامان مرد، جامه و مقنع خریدی ص 4303 فرهنگ معین.

2- ص 2009 اعلام شادروان دکتر محمد معین.

3- از سادات معروف رضوی است بسال 256 به قم آمد، لیکن اعراب قم وی را از شهر بیرون کردند او به کاشان، رفت احمد بن عبدالعزیز بن دلف عجلی او را اکرام کرد سپس اعراب از کرده خود پشیمان شدند و او را به قم آوردند چون پیوسته بر صورت خود برقع می افکند به «مبرقع» ملقب و معروف شد، ص 1889 اعلام جلد ششم دکتر محمد معین.

دکتر محمد فرید وجدی در دائرة المعارف قرن چهاردهم درباره حجاب چنین می گوید:

در بسیاری از کشورها زنان از قدیم عادت به حجاب داشته اند، در دائرة المعارف لاروس صفحه 451:

عادت زنان یونان بسیار قدیم این بوده که چهره خود را به وسیله گوشه ای از روسری خود می پوشانده اند، بعضی از زنان یونانی در مناطق مختلف این کشور یک نوع روپوش مخصوصی که در جزائر کوس و ارکوس ساخته می شده با آن روی خود را از دیگران پنهان می داشته اند و این نوع روپوش به طرز بسیار جالبی بافته می شده و ظاهری شفاف و درخشان داشته است.

چنانکه هم اکنون برقع مورد استعمال زنان جنوب خلیج فارس شفاف و درخشان و آلوده به «نیل» است.

بتوله و شيله هر دو نیلی رنگ و آلوده به نیل است. (1)

ص: 23

1 - h - batula - hilah هر دو چهره و تن پوشی است ویژهی زنان عرب جنوب خلیج فارس و زنان عرب زبان شمال خلیج و هر دو آلوده به نیل شفاف و درخشان جلوه می کند .

زنان فینیقی نیز روی خود را با حجایی به رنگ قرمز می پوشانیدند، قدیم ترین نویسندگان یونانی در نوشته های خود از حجاب نام برده اند، همین منابع می نویسند:

بینلوب همسر عویس پادشاه جزیره اتیاک با حجاب ظاهر می شد (1) زنان شهر ثیب (2) از شهرهای دیگر قدیم یونان نیز خود را با حجاب مخصوصی که در برابر روی خود قرار می دادند که روبه روی دو چشم دو سوراخ داشته و مورد استعمال شان بوده است و روپوششان از این گونه بوده و این همان برقع امروزه یا مانند آنست.

دوشیزگان «اسپرط» بی حجاب ظاهر می شدند ولی به محض اینکه شوهر اختیار می کردند در حجاب می رفتند (3) ، همین دائرة المعارف لاروس می گوید: امروز در بین زنان عرب خلیج فارس و مرزهای ساحلی عمان چنین رسمی کهن و

ص: 24

1- همسر عویس پادشاه اتیاک از سرداران مشهور صفحه 361 فرائد الادب چاپ بیروت .

2- پای تخت قدیم یونان

3- اسپرط از پای تخت کهن یونان شهری که مرکز نظام و ورزش و پرورشهای جنگی بوده است.

قدیمی سنت مؤکدی، است معمول زنان رم (1) «ایتالیا» در زمان قدیم به اندازه ای در حجاب رفتن و در پوشاندن اعضا و سروصورت و دست و پای خود غلو کردند که هیچ زنی حتی دایه ها که شغلشان ایجاب می کرده بیش از دیگران از خانه خارج شوند در انظار نمایان گردند نیز از خانه بیرون نمی رفتند، مگر اینکه از سرانگشت پا تا به فرق سر با پوشاک بلندی خود را می پوشانیدند، بعلاوه تن پوشهای بلند خود، عبائی بلند نیز بر روی خود می انداختند، تا اندامشان کاملاً پوشیده و تناسب قامتشان بر احدی معلوم و ظاهر نشود.

با همه این گفته ها که نشان داده می شود مسأله حجاب یک امری قدیمی و در عهد باستان و در کشورهای مسیحی و حتی قبل از مسیح و کلیم معمول زنان بوده ولی در عهد جاهلیت در جزیره العرب بی بند و باری وجود داشته است.

ص: 25

1- نام شهری معروف از یونان که فینیقی ها آن را بنا نهادند.

کسانی که به تاریخ اجتماعی اسلام و پیش از آمدن اسلام یعنی به روزگار جاهلیت آگاهی دارند می دانند که برقع و حجاب که عبارت از پوشش کامل باشد در میان اعراب جزیره العرب معمول نبوده اسلام که آمد تا شارع مقدس اسلامی در مکه بود، نیز سنت جاهلیت هم چنان به حال خود بوده ولی در سال پنجم هجرت قانون حجاب بر محمد ص و آله فرود آمد و از آن پس حجاب کامل معمول و مرسوم گشت و باین مسأله اهمیت زیادی داده شد زیرا تمام احکام اسلامی بنیادش بر، پاکی طهارت عفت و بالاخره تقوی و حیا پایه گذاری شده تا جائی که پیامبر اکرم ص و آله حیاء را نیمه ای از ایمان معرفی فرموده است که:

الْحَيَاءُ نِصْفُ الْإِيمَانِ (1)

انوری ابیوردی در همین مورد می گوید که :

هر گرا شرم کرد از او دوری *** بدرد پرده های مستوری (2)

دوشیزگان عرب امارات جنوب خلیج فارس و ایرانیان عرب زبان شمال خلیج فارس و سلطنت نشین عمان نیز تا کنون این سنت را مجری و مرعی می دارند

ص: 26

1- حدیث نبوی ص و آله .

2- دیوان انوری صفحه 546.

و این مشاهدات سالهای متمادی نگارنده است.

دختران پیش از رفتن به خانه شوهر حجاب ندارند و به صورت خود نیل و زعفران میکشند و موی خود را با روغن و زعفران بوسیله مادران و بزرگسالان خود می آرایند ولی اولین شبی که به خانه شوهر رفتند از فردا در حجله عروسی بر چهره خود برقع میزنند و از آن پس مانند مادران برقع پوش خواهند بود. دیدنیها و مطالعات، شخصی و قسمتی از مطالب آمده در این فصل را سید عبدالرحیم، خطیب امام جماعت سنت و جماعت مرکز استان هرمزهر مزگان عالم و دانشمند معاصر مرقوم فرموده و در اختیار این نگارنده گذاشته است و لذا از این روحانی گرانمایه سپاسگذارم.

ص: 27

اگرچه برقع یا بتوله خود نیمه حجابی بر چهره میبخشد ولی از نظر اسلام کافی نیست، بخصوص اینکه نوع برقع یکسان و محجوب نیست، از نظر اسلام از این جهت کافی نیست که پوششی کامل نمی تواند باشد زیرا کتاب آسمانی ما در مورد حجاب به یک پوشش کاملی زنان مسلمان را دستور می دهد، بی گمان اولین آیه حجاب این باشد که بر پیامبر اکرم ص و آله نازل شده است:

یا ایها النبی قُلْ لَزَوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِیْهِنَّ

ای برگزیده محمد ص و آله به زنان و دختران خود و زنان مؤمنان بگوئید که پرده ای بر چهره خود، بنهند آیه 28 از سوره احزاب (1)

محدثان و روایات و تاریخ نگاران مینویسند که در آغاز اسلام حجاب نبوده چنانکه در آغاز بسیاری از احکام من جمله برخی از فرایض مانند روزه و زکات و حج و همچنین برخی از منهیات مانند منع شراب و قمار و ربا و زکات نیز به تدریج امر و نهی داشته است حجاب را نیز پس از هجرت فرمان آمده است که این شرایط خود حکمتی در اسلام دارد و جای بحث در این مقوله مختصر نیست.

همین منابع می نویسند که در یکی از شبهای مهتابی 13 یا 14 از ماه، زنانی

ص: 28

چند از شهر مدینه با روی باز از کوچه می گذشتند که از میان آنها حفصه دختر خطاب، همسر پیامبر اکرم بود، عمر که از روی آنها می گذشت، عمر بن گشاده زنان زیر نور مهتاب چشم گیر بود، ناراحت میشود و می گوید که «ای زنان مدینه؟ آیا بهتر نیست که در عبورتان در خارج از خانه چهره خود را بپوشانید»؟

حفصه دخترش که صدای پدر را میشناسد جواب گوئی می کند و می گوید که ای پسر خطاب وحی در خانه ما نازل می شود و تو چنین دستوری را می دهی؟!!

عمر که صدای دختر خود را میشناسد فردای آنروز به پیامبر اکرم شکایت می برد و ماجرا را باز می گوید، گویا این اولین دستور حجاب آیه شریفه یاد شده است که بر پیامبر و مسلمانان فرود می آید این روایت اگر صحیح باشد حداقل این را می رساند که در آغاز بعثت حجاب نبوده و فرمان های آسمان در اینگونه موارد به تدریج و حتی اوامر و احکام فرائض نیز غالباً پس از هجرت نازل گردیده است.

ص: 29

چون برخی از برقع پوشان خلیج فارس شمال و جنوب» به استعمال برقع احکام حجاب بسته اند، ما می خواهیم بگوئیم که اگر برقع از نظر آنها حجاب باشد باید گفت که حجاب کامل نیست رفع حجاب نمی کند و حجب آفرین از نظری دیگر نیز نبوده بلکه نگاه آفرین است نگاهی که از نظر شعراء و سخنگویان بزرگ ما و خود شعرای محل که زنانشان برقع را می بندند، آنچنانی معرفی شده است بنابراین از دو نظر نگاه آفرین، شده نگاهی موافق شاعر و ناظر و تماشاگر نگاهی مخالف که اتفاقاً یک شاعر در بسیاری از موارد با تناقض درباره برقع و برقع پوشان سخن آفرین شده است مد باصطلاح، دوخت آن نیز از حجاب عاریست و نه تنها حجب آفرین نبوده و نیست بلکه از نظر احکام شریعت اسلامی خود فتنه انگیز نیز هست که ما در فصل مربوط به خود این موضوع در بررسی افکار و اندیشه سخنگویان یکایک آنرا بر خواهیم شمرد.

قرآن مجید که بزرگترین سند اعجاز رسول اکرم ص و آله است علاوه بر دستور حجاب حتی پرسش مرد مسلمان از زن مسلمان را نیز منع می کند، زیرا دردین مقدس اسلام به مسئله حجاب زیاد اهمیت داده شده است و احادیث متواتری از رسول اکرم ص و آله یاد شده که در این مورد به تدریج از نظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت قرآن در مورد مخاطب «مرد» بیگانه با مخاطب

«زن» نامحرم و بیگانه از یکدیگر می فرماید که :

وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ (1)

هرگاه از زنان غیر محرم خود پرسشی دارید از پشت پرده مورد پرسش خود را بگوئید و آنگاه تنها باین امر اکتفا نمی کند بلکه موجب آنرا نیز با صراحت بیان می کند و می فرماید که ذَالِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ (2)

نقطه عطف نیز همین است که قرآن دستور می دهد و می گوید برای اینکه پرسش شما از پشت پرده با زنان غیر محرم خود، برای دل شما مردان و دل آنها «زنان» پاکتر خواهد بود، رسول الله و خاتم النبیین ص و آله در یک حدیثی که مرد را از زن بیگانه در جمع با هم منع می کند می فرماید هیچ زنی با مرد بیگانه ای در یک جا جمع نمی شود مگر اینکه سومی آندو، شیطان باشد.

و نیز حدیثی دیگر از رسول بزرگوار ما نقل شده که می فرماید:

هرزنی که خود را زینت دهد و عطر آگین شود و از میان کوچه بازار و نامحرمانی بگذرد همانند یک زناکار خواهد بود که اگر بجای زناگناه بکار بریم به واقعیت امر نزدیک تر است.

حضرت سَکِیْنَه دختر امام حسین علیهما سلام الله از برجسته ترین زنان، و از ادیب ترین شاعره های زمان خویش بود که در این مورد امتیاز فوق العاده وی علاوه بر حسب و نسب و شرف او، روشن و معروف است که شعراء معاصر اشعار خود را برای تنقیح بحضورش میبردند و او از پس حجاب، اشعار سخنگویان را اصلاح و تنقیح می فرمود، پرسش هائی که پس از رحلت رسول اکرم ص و آله از زنان آنحضرت راجع به احادیث نبوی ص و آله مبادله می شد از پس پرده حجاب بوده است که وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَالِكُمْ أَطْهَرُ

ص: 31

1- آیه 53 سوره احزاب.

2- مکمل آیه شریفه یاده شده

لَقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِ بَهَنَ (1) زیرا حجاب علاوه بر تهذیب اخلاق، حد فاصل بین افساد و اصلاح است، باین معنا که حجاب صلاح است و روی گشاده و غیر حجاب فساد، اگر چه امروز پای زنان به ادارات کشیده شده ولی حداکثر حجاب ضروری است.

ص: 32

1- آیه 53 سوره احزاب قرآن مجید



از نظر اجتماعی دیدار و صدا هر دو منع شده زیرا دید و صدای زن برای بیگانه یک شعله ی کبریت است که روشن میشود و از همین جاست که اسلام ظاهراً پرسش مرد نامحرم از زن نامحرم را حضوراً منع کرده است و پاکیزگی دل هر دو را به رعایت این نکات دانسته است که قرآن مجید می:گوید فَسْتَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ،⁽¹⁾ از زنان غیر محرم خود از پشت پرده سؤال کنید، اگر پرسشی داشتید.

سید محمد ادریس، شافعی، مروج مذهب چهارم اهل سنت و جماعت حتی در هنگام وضو، نیز لمس مرد با زن حلال خود را منع و قدغن کرده است و این حداکثر تحذیر و پرهیز برای مبدا بهم خوردن وضو و یا احیاناً لمس و تماس بعدی فیما بین است و زنان اهل سنت بهنگام داشتن وضو چیزی را از دست شوهر خود نمیگیرند و اگر بگیرند با سرانگشت و بدون تماس با هم خواهند گرفت این مسأله در فقه شافعی است چرا؟ چون هنگام وضو است و ادای نماز فرض و به موقع باید انجام گیرد، میترسد که این لمس اگر چه لحظه ای بیشتر نباشد ممکن است آن شعله را روشن کند و باعث بطلان وضو و تأخیر نماز گردد، و لذا این تحذیر در موقع نماز برای جلوگیری از جمع با هم آمده است. این را از این جهت

ص: 35

1- محتوای آیه 53 از سوره احزاب قرآن مجید .

در مذهب این جماعت وارد شده که در اسلام برای پیش گیری و وقایت آمده و پیش گیری در اسلام بموقع خود حتی در مسأله حلال نیز مورد توجه است و شرط اولی، و اما پس از طرح این مسأله اکنون شما را به یک داستان کوتاه ادبی توجه می دهیم که یاد آوری آن خالی از ظرافت طبع و شوخی خیالی شاعر دری زبان و پارسی نویسی خطه لارستان نیست این واقعه خیالی شاعر را بررسی می کنیم که گویا شاعر مورد نظر در عالم خیال یا واقع در کوچه ای با زن نامحرمی برخورد می کند و به یکبار دل از کف می دهد و تقاضای غیر مجازی را از وی می کند ولی زن بیگانه با سرزنش، با و پاسخ می دهد که نه :

بوسه ی خالی دلت قانع نکد *** ره پیئی تا تم توره پی دگر

یعنی اگر اگر به تقاضای غیر مجاز تو تن در دهم تقاضائی دیگر از من خواهی

کرد از این رو به شاعر جواب رد می دهد و دست رد بر سینه نامحرم می زند، اینها اگر در عالم واقع صورت نگرفته باشد و تنها تخیل شاعر باشد، نیز مورد توجه و اعتناست زیرا پاسخ قاطع طرف منفی است و دست رد وی در حد امر ونهی است. بهمین جهت است که در اسلام خواندن قرآن یک زن با صدای بلند نیز قدغن شده است.

در اسلام تبرج کاملاً ممنوع و قدغن شده است، تبرج یعنی خود آراستن و خود آرائی در اسلام منحصرأً برای شوهر و محرمان، است، مورد قدغن آن اینست که می فرماید ولا تبرجو تبرج الجاهلیة الاولى الخ.....(1) برقع پوششی که ظاهراً ادعای نیمه حجایی از آن می رود خود یکنوع تبرج است زیرا هر چه که جلب توجه بیگانه کند آنرا می توان تبرج نامید و ما موارد آنرا در گذشته باختصار نیز یاد آور شده ایم.

اصولاً بشر عادت به دید زدن دارد و کمتر کسی است که بتواند در عالم تماشا از دید زدن خودداری کند بهر چیز و منظری که باشد، اما دید پرده دار بیشتر هوس انگیز و خیال پرور است و لذا به جرأت می توانم بگویم که برقع از ابزار تبرج است و تبرج در اسلام منع شده است زیرا از کارهای جاهلیت اولی است. گفتیم که صدای زن برای بیگانه حرام است و دیدار حرام تر از آن و قرآن مجید که واضح دستورات آسمانی است تکلیف مرد و زن بیگانه و نامحرم را روشن کرده است که

وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ

ص: 37

در این جا هم مورد قدغن روشن شده است و هم پاسخ چرا؟ چون قرآن با صراحت برای هر دو دل و جان پاکی را خواسته است برای اینکه با اجرای این قانون هیچ گونه خدشه ای وارد نمیکند برای اینکه هوس انگیز نمیتواند باشد و مانع هوس انگیزی است چون اسلام دین، صفا، صدق طهارت و پاکیزگی دل و جان است.

ص: 38

1- تکرار شده آیه 53 از سوره احزاب قرآن مجید.

قرآن و موضوع شعر و شاعری

ما هنگامیکه قرآن میخوانیم حالی می شویم که مشرکان و کافران به هنگام بعثت و اجرای رسالت محمدی ص و آله نسبتهای ناروای بیشماری به رسول الله و خاتم النبیین می داده اند که از جمله آن افترا و تهمت های یکی شعر و شاعری است که پیامبر را شاعر و کاهن و مجنون نیز می خوانده اند، قرآن مخالف شعر نیست و شاعر متعهد و متدین و نیک ضمیر و نیک گفتار را قدح نمی کند، بلکه اسلام با خیال پردازیها و اعتراف به گناه و تجاهر و تظاهر بآن مخالف است چرا؟ برای اینکه بگفته قرآن مجید: (1)

وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (2) می گویند آنچه را که نمی کنند و در عالم خیال شایعه پردازی دارند و چون این مالا یفعلون «پرده دری در پی دارد و حجب اخلاقی را می درد لذا در قرآن اینگونه شعرا را مورد نکوهش قرار داده است و فرموده است که:

الشعراء يتبعهم الغاؤون وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (3)

پاسخ پرسش و چرایش را هم بی سؤال داده است که میفرماید :

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ؟ (4)

ص: 39

-
- 1- سوره 324 النحل قرآن مجید
 - 2- آیه 325 از سوره النحل .
 - 3- سوره 324 النحل قرآن مجید
 - 4- آیه 325 از سوره النحل .

وانهم يقولون مالا يفعلون برای چه؟ برای اینکه پاسخ گفتارهای ناکردار اینگونه سخن گویند را داده است که میفرماید:

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ،⁽¹⁾ منع شعر و شاعری در امر گفتار ناکردار است و ناکردار چیزی است بهر حال مذموم و ناپسند، چرا؟ چون اینگونه شعراء در عالم خیال و در وادی گمان سرگردانند چنانکه در بالا بدان اشاره رفت و آیه مورد توجه بدان علت نگاشته شد که میفرماید آیا نمی بینید که شعراء در وادی خیال سرگردانند؟ حسان بن ثابت انصاری از شعراء مشهور عرب و معاصر و همزمان با رسول اکرم ص و آله بود که به حسان عرب مشهور است چنانکه خاقانی شاعر بزرگ و ادیب ما خویشتن را به سبب ستایش رسول اکرم حسان عجم لقب داده است و میگوید که:

در شعر چو افصح لسانم *** حسان عجم نهاده نامم

آری حسان بن ثابت انصاری، شاعر، ابتدا اسلام و رسول اکرم را نیز قدح میکرد ولی پس از قبول اسلام بمدح و ستایش اسلام و پیامبر عظیم اسلام پرداخت و همواره از قدح گوئی خود پشیمان و درصدد جبران مافات خود بود اگرچه دین اسلام گناه ما قبل را زدوده شده شناخته است بعدها که این شاعر اسلام آورد پیامبر اکرم ویرا به سرودن اشعار حماسی و تعریف و تقدیس از دین اسلام و مسلمانان تشویق می کرد پس در اسلام شعرائی مورد نظر است که رعایت نکات اخلاقی را بکنند و در پی تعلیم و تربیت و ارشاد باشند، شما وقتی گلستان سعدی شیراز را یا بوستان این سخنور نامی و بزرگ را می خوانید و یا ابیات و قصیده فارسیه رسیده ویرا مطالعه می کنید می بینید که سعدی یک مرشد به تمام معنای کلمه رشد و رشید است و در عصر خود یک منجی، اخلاق اسلام همیشه می خواهد که تیغ را از دست رهن بگیرد و لذا شعرائی در اسلام از نكوهش بر کنارند که خالق کلام

ص: 40

1- از سوره الصف آیه 3 قرآن مجید .

نیک، حجاب عفت و تقوی باشند، سخن در این زمینه زیاد است و من چون کتاب حاضر را که بیشتر آن جنبه ادبی و حجاب دارد و درباره برقع و منشاء پیدایش آن دارم تنها به شواهد سخن سرایان اکتفا کرده ام، لذا از اطناب سخن در موارد دیگر کوتاه آمده ام.

ص: 41

جا دارد که از همین جهت سخنان بزرگان و اندیشه و افکار سخنگویان کشورمان را یکی پس از دیگری مطرح کنیم و از جهت تأمین مقاصد عالیہ اسلامی و انسانی استفاده و استفاضه، بریم شهریار ملک سخن ایران سعدی در قصاید عربی در دیوان بی خزان خود میگوید :

أَهَذَا هَلَالُ الْعِيدِ أَمْ تَحْتَ بَرَقِعٍ

يلوح جباه العینُ شبه أهلة

وی چهره برقع پوش را به هلال) عید (یا ماه یکشنبه که مشتاقان پس از روزه داری آن را می جویند تشبیه می کند و بقول خود او همانگونه که اشتیاق روزه دار به «الله اکبر» است همانطور نیز نگاه مشتاق هلال زیر برقع را مجسم کند و این همان گفته است که بحث گذشته آن را یکنوع «فتنه انگیزی» خوانده ایم.

مؤلف نیز در سخنان منظوم خود بزبان دری پارسی که زبان مادری اوست چنین میگوید که:

برقع منس (1) ای مه دو هفته (2) کت کشت همه وزیر برقع

ص: 42

1- ای مه چهارده روزه برقع مننه همه را کشته ای .

2- مخفف که تو با آنچه که در زیر برقع پنهان کرده ای همه را کشته ای.

و این مغالزه اگر در بین منظور و ناظری نباشد، بی گمان واقعیتی را نشان می دهد.

جلال الدین محمد مولوی صاحب کتاب مثنوی مسأله اجتناب زن را از مرد، بیگانه جمع آتش و پنبه با هم دانسته است که جمع هر دو در مرحله بیگانگی جز احتراق و آتش سوزی نتیجه ای دیگر ندارد، زیرا حجاب علاوه بر رعایت حقوق زن و مرد، خود عامل مهمی نیز برای جلوگیری از اختلاط اصطکاک و برخورد که نتیجه ای جز لغزش ندارد معرفی شده است، ولی برقع هیچ مسأله ای را در حجاب رونق نمیدهد و این مغالزه اگر در بین ناظر و منظوری نباشد نه تنها بی گمان واقعیتی را نشان میدهد بلکه بگفته شعراء و سخنگویان بزرگ کشورمان گاهی جمله معروف آنچنان را آنچنان تر میکند تداعی مینماید، زیرا برقع از دید چشم یک مرد گاهی بازار زن بیگانه و مرد بیگانه را گرم و تیزتر می کند و بقول سعدی شهریار ملک سخن، ایران خطاب به منظور میگوید که :

دیدار می نمائی و پرهیز می کنی *** بازار خویش و آتش تیز می کنی

آری واقعاً در بسیاری از موارد چنین است که این شاعر بزرگ رئالیست

وطن ما میگوید برای اینکه برقع زمانی دیدار مینماید و گاهی پرهیز و در میان این دو حالت متضاد بازاری گرم و آتشی را تیز مینماید.

شاید تنها پرسشی که از ماهیت وجودی برقع در ایران عزیزمان پیش آید این باشد که چرا این واژه در بیشتر سخنان شعراء بزرگ ایران چون سعدی، حافظ نظامی، عطار، جامی سنائی و خاقانی و تنی چند از سخن سرايان معروف ما و شعراء محلی و بومی آمده است؟ تا جایی که نظامی گنجوی بزرگ داستانسرای ایران رحمة الله علیه بیش از همه واژه برقع را به استعاره گرفته و در خسرو شیرین لیلی و مجنون و هفت پیکر خود بیش از همه یاد آور میشود؟ با یادی به شیرینی شکر و بلکه شیرین تر از آن برقع را به استعاره میگیرد در غزلیات خود هم چنین در قصائد عربی دیوان جاوید خود و بالاخره خواجه شیراز «حافظ» سرآمد ادبای ایران حافظ سفر نکرده بخارج از کشور و به شهرهای ایران کم سفر با این حال برقع را در برداشت استعارات و کنایه های، شعری نمک سخن خود قرار داده است مولانا جامی نیز همچنین، عطار عارف ربانی در پندنامه و اسرارنامه و در تمام دیوانش مشحون به استعاره گرفتن برقع است؟

در میان این سخن سرايان بزرگ و نامدار کشورمان، حافظ کم سفر که برای یکبار بدعوت محمود، شاه بهمنی والی دکن حیدر آباد هندوستان تا جزیره هرمز بیش و پیش نرفت باید دید در کجای ایران برقع پوشان را تماشا کرده که از برقع

یاد کند و برای برقع پوشان زمان خود گاهی به تمنا و زمانی به پرهیز سخن سرائی کند، بی گمان وی برقع را درسفر به جزیره هرمز دیده و برقع پوشان جنوب وطن مان را در آنجا تماشا کرده است زیرا این قند پارسی که بنگاله را مقصد بوده تا طوطیان هند را شکر شکن کند ، چگونه سخنان متناقضی درباره برقع پوشان سروده است و این نیست جز آنکه همان اشاره پیش را یاد کنیم که معیار دید شاعر ، در هر مرحله دیدار منظوران است و نه یک ، منظور، زیرا در اینمورد گاهی می گوید که :

ترا که گفت که برقع برفکن ای فتان *** که ماه روی تو ، ما را بسوخت چون کتان

و زمانی می گوید که :

برشکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن *** گوشه گیران انتظار جلوه ای خوش می کنند

و بنابراین می بینیم که شاعر ادیب و سخنگوی توانای ما چرا یکبار از افکندن برقع ناراحت می شود و بار دیگر فرمان بر افکندن برقع را می دهد که بنظر وی این بار خوش آیند او نیست و از همین جاست که گفته مجنون را بکار میبریم که گفت لیلی را از دریچه چشم مجنون باید دید و من که خود جنوبی و اهل فارس هستم بارها باین طبیعت افراد برخورد کرده ام که زمانی برقع پوشی را خوش آیند است و گاهی عکس ، آن که در هر دو صورت از نظر شرعی هر دو ناپسند ، و غیر وارد است اگر چه تخیل و تشبیب هر جمالی را بگونه ی خاصی جلوه گری میدهد ،

بهر حال چنانکه یاد آور شدیم نظامی گنجوی بیش از همه در اینمورد سخن آفرین شده و در این جا میگوید که :

پرند ماه را پیوند بگشاد *** ز رخ برقع، زگیسوبند بگشاد

زیرا هر برقعی بندگیسوئی رادار است چنانکه امروز نیز برقع پوشان جنوب

وطن ما را دارند که برقع را از چهره و بند را از گیسو می‌کشایند، گوئی که داستانسرای بزرگ ما به کرات این وضع را دیده و تماشا کرده است.

نظامی در جایی دیگر میگوید:

همه برقع فرو هشتند از ماه *** روان گشتند سوی خدمت شاه
و مولانا عطار نیشابوری رح در مسأله انتظار یار عرفانی خود گوید:

برقع از روی برفکن تاجان *** پای کوبان کنم نثار تو من

و این میرساند که عده ای را که لازم بوده که بجهتی یا به حاجتی به درباری روان می شده اند برقع را از چهره انداخته و بی برقع به دربار پادشاه وقت خویش میرفته اند و من فکر می‌کنم که در این جا اختصاصی به برقع پوشان زن نداشته بلکه زن و مرد هر دو در آن عصر پوشش برقع را داشته اند، چون تعمیم سخن شاعر در ابراز کلمه «همه» چنین میرساند:

مؤلف نیز در این جا برخلاف گفته سابق خود در برخورد دیدی دیگر از برقع پوشیدن برقع را چنین نا زیبا و زشت نشان میدهد که میگوید:

شکل جنّ اَشْ گِرْتْ پَروئی (1) *** باز تَهْ بُرُقی و لوی جُھوش

ماهی اد لوی زمی شک روشن (2) *** برقع اَش نه، اَم وَ شکل و خوش

مولانا عبدالرحمان جامی خاتم سخن سرایان ایران نیز در جایی میگوید که

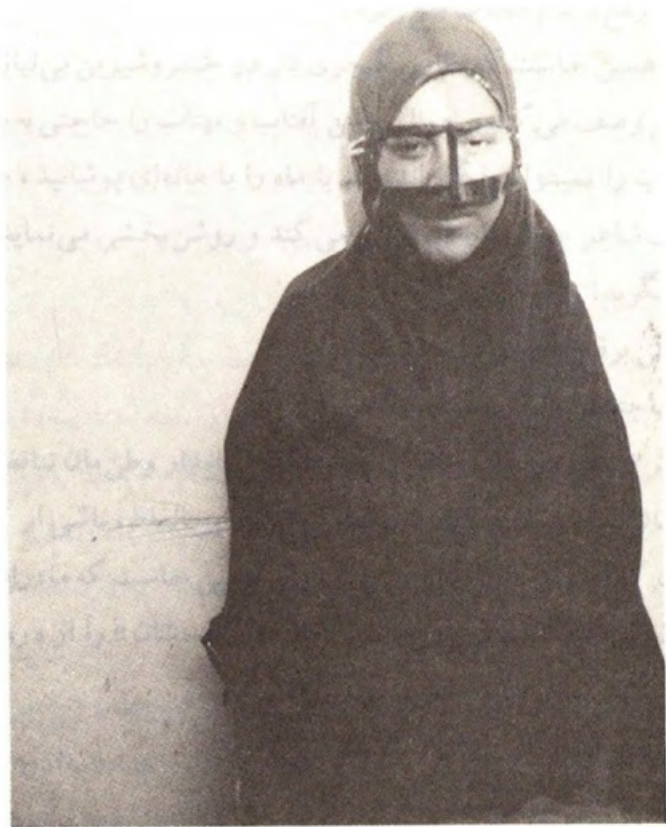
رسید یار و طریق جفا رها کرده *** گره زا بروی و برقع ز روی و اکرده

آری برقع از دیدی مختلف در بسیاری از موارد گرهی است بر پیشانی و لذا باید این گره را از چهره زدود.

ص: 46

1- پری روئی با زدن برقع به روی خویش چهره جنی را به خود گرفت.

2- او ماهی بود که زمین را روشن میکرد ولی با نهادن برقعی بر چهره خویش مانند دَدُو جانوری بنظر آمد.



یا نظیر این گفته سعدی که برای زیبا، رویان برقع را نفی میکند و میگوید:

حاجت مشاطه نیست روی دل آرای را

و این مصراع از بیت الغزل سعدی مصداقیت دارد اگر چه به شیوه ای دیگر دلبران را حاجت مشاطه گری نفی میکند، برآستی که برقع پوشان از خود راضی بودن را به برقع و بنام حجاب منع کرد.

وازهمین جاست که نظامی گنجوی باز در خسروشیرین بی نیازی مه رویان را از برقع وصف میکند و جمال روشن آفتاب و مهتاب را حاجتی به برقع نمیداند زیرا آفتاب را نمیتوان با گل اندود و یا ماه را با هاله ای پوشانید، چه بی وجود برقع بقول شاعر جمال یار دل آرائی میکند و روشن بخشی می نماید چنانکه در اینمورد میگوید:

برافکن برقع از محراب جمشید

که حاجتمند برقع نیست خورشید⁽¹⁾

و اگر زمانی در گفته شاعران و سخنگویان نامدار و طنمان تناقضی در مورد برقع پوشان دیده می شود باید پذیرفت که این تباین، الفاظ، ناشی از آن دید و آن نگاه است که اجمالاً بدان اشارتی رفت و از همین جاست که مادران در جنوب کشورمان خواستگاران فرزند خویش همسر آینده شان را از درون آشپزخانه انتخاب می کنند نه در میان حجله و آرایشگاه.

سعدی در قصاید عربی خود گوید:

وَ أَسْفَرَةَ الْبَرَاقِعِ مِنْ خُدُودِ *** نَقُولُ، تَحَمَّرَتْ بَدَمَ الْكَبُودِ

یعنی نقابها برقعها» از چهره ها و گونه ها به یکسو رفت و سرخی گونه چهره ها چنان نمایان گردید که گوئی از جگر پالوده شده باشد.

ص: 49

در جمع «بنی یاس» (1) او در میان مکرانیان ایرانمان چنان دیده میشود که بگونه ی دید سعدی است.

و هرکس در بین این دو جمع بسر برده و زندگی کرده باشد چنان خواهد دید که سعدی جهان‌دیده دیده است مولانا عبدالرحمان جامی گوید:

مراز پیش برافکن چون قصد جلوه کنی *** که نیست روی ترا جز وجود چون برقع

و از این جا معلوم است که در زیر برقع چه بُتی نهفته است و چگونه آن زمان که قصد جلوه‌گری می‌کند چسان مرد افکن میشود شگفت‌تر اینکه تعریف برقع و شناساندن برقع پوشان از نظر نظامی گنجوی بگونه ایست که برقع مورد استعمال امروزه را مجسم می‌کند و این می‌رساند که از عصر نظامی تا به امروز در ماهیت و چگونگی دوخت و استعمال برقع کمتر دستبرد و تغییراتی داده شده است آری:

پرند ماه را، پیوند بگشاد *** ز رخ برقع، ز گیسوبند بگشاد

زیرا هر برقی دارای یک بند زرینه‌ای است که از مطالای سرخ و سفید ساخته‌اند و داستانسرای بزرگ ما در هفت پیکر نیز باین موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید:

زهره را از فروغ مهتابی *** برقی بر کشید سیمایی (2)

چون برخی از برقع نیز مفتولی از سیماب دارند و این ویژه برقع پوشان متمکن و داراست و ویژه نوعروسان و نوجوانان تازه شوهر کرده امروز عرب و ایرانیان حاضر در جنوب کشورمان که عرب وار خود را به برقع آراسته‌اند، حافظ شیرازی یکی از بزرگترین ادبای ایران چنین می‌گوید که:

ص: 50

1- نام طائفه‌ای از عرب در جنوب خلیج فارس که خاندان شیوخ ابوظبی و دبلی و برخی از عرب دیگر از آن قبیله هستند.

2- ص 286 خسرو شیرین نظامی گنجوی .

ترا که گفت که برقع بر افکن ای فتان *** که ماه روی تو، ما را بسوخت چون کتان

شاعر بزرگ ما در این جا داشتن برقع معشوق را ضروری تر میدانسته، زیرا که طاقت دید روی ماه ویرا نداشته است وی در جایی دیگر نیز خطاب به یار خویش چنین ادا می کند که اگر برقع از روی برگیری:

در شهر هر که کشته شود در ضمان تست

پس از دید خواجه شیراز برقع افگنی مطلوب نیست و باید برقع را به چهره، داشت زیرا که دید، محض سوخت و سوز دارد و گشتنی به خصوص اینکه ضمانت خونبها و دیه را هم به گردن خود معشوق می اندازد، نظامی گنجوی در خمسه بی خزان خود بیش از هر شاعری برقع را به استعاره گرفته و من برای توجه اندگان عزیز به این شرح گفته های این بزرگمرد دانشمند، حکیم و عارف گرانمایه را بر می شمرم آنجا که در صفت بهار می گوید:

صبا برقع گشاده مادگان را *** صلا در داده کار افتادگان را (1)

و در لیلی و مجنون گوید:

هرگنج که برقعی نپوشد *** در بردن آن جهان بکوشد (2)

و باز در لیلی و مجنون آنجا که از ملاحظت و صباوت لیلی تعریف می کند و در رسیدن نامه لیلی به مجنون می گوید:

وز برقع آن چنان غباری *** رخساره نمود شهسواری

وله ایضاً

زهره را از فروغ مهتابی *** برقعی برکشید سیمایی (3)

ص: 51

1- صفحه 205 خسرو و شیرین .

2- صفحه 472 لیلی و مجنون.

3- صفحه 554 لیلی و مجنون .

و در مدح پادشاه سعید علاء الدین کرپ ارسالان گوید:

بر تن دشمنان برقع دوز*** برق شمشیر اوست برقع سوز

و در داستان کشتن بهرام ازدها را چنین می گوید:

در کشیده بجای زناری*** برقعی از پرند گلناری

نظامی باز در هفت پیکر خود در بردن بهرام گور به مهمانی می گوید:

برقع از ماه باز کرد و چو دید*** ز اشک برمه فشاند مروارید (1)

و در افسانه گنبد سیاه نیز از برقع چنین یاد می کند:

پس یکی لحظه چون نشست به جای*** برقع از رخ گشود و موزه زیای (2)

و در شرفنامه در داستان اسکندر و همچنین یادآور میشود که :

چو برقع ز روی سخن برفگند*** سر آغاز آن از دعا برفگند (3)

و در جنگ پنجم اسکندر با رومیان چنین از کلمه برقع استعاره کرده یاد می آورد که:

چو در برقع کوه رفت آفتاب*** سر روز روشن در آمد به خواب؛ (4)

و در پایان این داستان میگوید:

بیک ضربتش جان ز تن در کشید*** بجل برقعش برقع اندر کشید (5)

ص: 52

1- نظامی گنجوی صفحه 973 هفت پیکر.

2- نظامی گنجوی صفحه 1071 شرفنامه .

3- نظامی گنجوی صفحه 1112 شرفنامه.

4- نظامی گنجوی صفحه 1114 .

5- نظامی گنجوی صفحه 1197 اقبال نامه

و در اقبالنامه در نعت رسول اکرم ص و آله برقع را در سخن باستعاره گرفته میگوید که:

گر او بر نکردی سر از طاق عرش *** که برقع دریدی بر این سبز فرش (1)

و در داستان اسکندر و، شبان کلمه برقع را چنین در سخن منظوم قالب گیری می کند که میگوید:

چو افکنده بودش چو سرو روان *** فرو هشت برقع بروی جوان (2)

ز رخ بند برقع بر انداختش *** در آن بزمگه بود و بنواختش

در داستان افسانه گوئی شبان و در داستان اسکندر و حکیمان نیز برقع را در کلام منظوم و شکرین خود چنین وارد میکند که می گوید:

نگر تا چه افسون در آموختی (3) *** که بر خود چنین برقعی دوختی

و تکرار این همه از کلمه برقع از این جهت بود که یادآور شدم در آن روزگاران موضوع برقع و برقع پوشی نیز معمول و یا به صورت معمول بوده که نظامی این پوشش را تا این حد هم چنان دنبال و یادآوری می کند و این میرساند که برقع از اولین حملات شاپور اول یا شاپور دوم به ایران عزیزمان وارد و چنانکه گفتیم یا به ضرورت معمول بوده و یا به عادت مرسوم ولی نظامی در تمام سخنان خود این برقع را زینت ایرانی و ایرانیان معرفی نمیکند و بسا که تخیلات شاعر

ص: 53

1- نظامی گنجوی صفحه 1188 اقبال نامه

2- نظامی گنجوی صفحه 1191 اقبال نامه

3- نظامی گنجوی صفحه 1192 اقبال نامه

در این زمینه بیشتر باعث شده است که از برقع به تکرار یاد شود چنانکه حافظ، سعدی، جامی، عطار، مولوی و سایر سخنگویان دیگر ایران و خلاصه ی کلام اینست که آنچه را که نظامی در معاشقات قهرمانان داستانهایش بزبان شعر بیان می کند و هر چیزی را باستعاره می گیرد ، یک تخیل است و این تخیل را، دیگران اگر فاقد نباشند به اندازه این سخنگوی بزرگ نمی توانند هم درجه و هم داستان باشند، زیرا نظامی را سر آمد داستانسرایان جهان می توان شناخت.

یک شاعر دیگر می گوید که: (1)

دست بر زلفش زدم شب بود و چشمش مست خواب *** برقع از رویش گشودم تا در آید آفتاب

این شاعر دری زبان غالب اشعار خود را به زبان فارسی کنونی سروده و سراسر دیوانش مشحون به تاریخ نگاری است و حوادث و رویدادهای منطقه را به نظم در آورده است:

محمد عبدالهادی بستکی صاحب کتاب اخلاق المصطفویه که از شعراء و نویسندگان معروف بستک لارستان است می گوید:

شناختم ز روی برقع *** عییم، مکن الغریب اعمی

ص: 54

1- نام وی عبدالله و تخلص او «کمشکی» است از روستای لارستان فارس.

مولانا جامی شاعر ارجمند و عارف نامی ایران سخنان عارفانه ای نیز خصوص برقع و برقع گذار دارد که میگوید:

گشاد از چهره مشکین برقع آن مه *** ارانی فیه وجه الله جهرها(1)

چون موضوع سخن در این کتاب اثبات وجود برقع در محلی دیگر و طی دوران و تحولی که وارده شده است لذا از هر نکته ای بهره ای می گیریم تا موضوع برقع را که تا این حد مورد توجه شعراء بزرگ ما قرار گرفته خود نقطه عطفی برای ارائه وجود آن و چگونگی منشاء پیدایش آن در ایران بوده است بیش از پیش روشن کنیم بگفته ی نظامی:

نگر تا چه افسون در آمیختی *** که بر خود چنین برقعی دوختی

در بین اقوام و عشایر عرب شایع است که وقتی کسی از صلحاء و اولیا و پیامبران و امامان به خواب می بیند ، رؤیت خواب بین را در حال برقع پوشی میدهد و چهره را نشان نمی دهد و این مسأله بین عموم مردم بنادر و جزایر و لارستان نیز شهرت دارد که اغلب خواب های خوب و رؤیت صادقانه بوسیله مرد یا

ص: 55

زن خواب، آمده را در حال پوشیدن چهره با برقع دیده میشوند.

و غالب چهره ها در احلام و خوابها که بصورت روپوشیده بخواب می آیند تشبیه به فرشتگان آسمانی می کنند و یا به رسول اکرم و یا حضرت علی و زهرا بتول سلام الله علیهم یاد آور میشوند و خواب خود را باز میگویند و هر کدام از شما خوانندگان عزیز را مسلماً چنین خوابهایی دست داده است.

زیرا در لارستان و بنادر نقل خوابها اگر صریح و روشن و بنام انبیاء و امامان به صراحت نقل نکنند یا نه بیند همواره چهره سفید پوشی را در حال نقاب بخواب آمده معرفی می کنند.

مولانا محمد فریدالدین عطار نیشابوری گوید :

برقع(1) از ماه برانداز امشب *** آبرش حسن برون تازامشب

مولانا جامی در هفت اورنگ خود، در یکی از نعتها به رسول اکرم ص و آله خطاب کرده می گوید :

ای قمر طلعت کمی مطلع *** مدنی مهد یمانی برقع

شقه برقع تو برق افروز *** لمعه برق رخت برقع سوز(2)

و در اورنگ ششم گوید:

از طلعت دلبران طناز *** بر طلعت خویش برقع انداز(3)

ص: 56

1- روبند و نقاب

2- صفحه 715

3- صفحه 846



جالب ترین گفته حکیم نظامی برای من و هر فرد جنوبی کشورمان که اهل تحقیق و تتبع باشد این است که بارها لحظه حادثه را تماشا کرده باشد.

چنانکه نظامی در افسانه گنبد سیاه میگوید که:

فلان روز در فلان رّه تنگ *** برقع را ربود باد از چنگ (1)

و برای برقع پوشان بدترین حادثه بین راه این است که برقع شان را باد به یکسو نهد و از چهره شان برآید و چهره زیبای نیم سوخته و غمگین را در گذر خود به عابر یا به همراه نشان دهد و من خود بارها در نوجوانی همراه کسان برقع پوش در سفر و حضر تماشاگر ربودن باد برقع را بوده ام.

در آن روزها که کاروانهای زمینی را زنان و مردان همراه بود ولی اماکن هر دو به موقع نزول و نشست از هم جدا اما در همراهی سفر بویژه اینکه هنوز نوجوان نوحاسته ای بیش نبودم شاهد وزش نسیم شمال و ربودن برقع شده ام چنانکه گوئی هم سفر حکیم نظامی بوده ام و واقعه را هر دو تماشا کرده ایم!

مولانا جامی در جایی دیگر میگوید که :

آمد برم آن نگار برقع بسته *** و ز نام مرا سؤال کرد آهسته

ص: 59

گفتم که سه حرف است ز تسبیح وجود *** ز اغیار جدا بیکدیگر پیوسته (1)

و این می رساند که جامی خاتم شعرای ایران عزیزمان در بسیاری از موارد برقع پوشان و برقع رویان را در سفر و حضر و دررحل و اقامت همراه و تماشاگر بوده است. و در این میان می بینیم که گاهی وجود برقع عاشق منظور را می آزارد زیرا شرط دلدادگی این است که در بین ناظر و منظور حجابی و پرده ای نباشد و این تنها شرط یک رنگی است چنان که نظامی گنجوی در داستان اسکندر می گوید:

به برقع مکن روی این خلق ریش *** تو شو، برقع انداز از چشم خویش

و نگارنده نیز در این مورد به زبان مادری خود که دری پارسی است چنین می گوید:

مز شمشیر برقع کافتد سُم *** که حاجت نی و شمشیر بتوله (2)

یا نظیر این گفته ام که در جایی به مناسبتی دیگر گفته ام:

و شمشیر بتوله ام مَرُ بِش *** که کشته تم از اول بی بتوله (3)

و می بینم که منظور معشوق از فرط غرور به زیبایی خویشتن پاسخ ناظر خود را که حکیم نظامی با تخیل دلپذیری از جانب وی سخن گو شده چنین می گوید:

چو برقع براندازم از روی خویش *** ندارم جهان را بیک موی خویش؛ (4)

و نیز می بینیم که شهریار ملک سخن ایران سعدی در پس پندار چه می گوید:

ز روی کار من برقع برانداخت *** به یکبار آنکه در برقع نهانست

ص: 60

1- صفحه 556 جامی عبدالرحمان.

2- به شمشیر برقع مرا مزن که افتاده ام و نیازی به شمشیر برقع نیست.

3- بیش از این به شمشیر برقع مرا مزن که بی وجود برقع گشته تو هستم.

4- نظامی گنجوی شرفنامه.

آری همه اینها در یک نگاه است و یک نگاه چگونه پرده از روی کار پندار شاعر برگرفته است تماشائی است و خواندنی که شعرا چگونه خالق کلامی می شوند که یاد آوری آن هر لحظه و یادگار همه لحظات است زیرا می بینیم آنجا که از برقع آنچه در سینه شاعر است از پرده بدر آورده و بیرون ریخته است و این به هنگام جوانی است زیرا پیران آنچه را که رشته اند بافته اند آری :

چون پیرشدهی حافظ از میکده بیرون شو

سعدی در قصاید عربی خود بیتی دیگر دارد که مفهوم گفته ی قبلی اوست که :

فَكَشَفْنَ عَمَّا فِي الْبِرَاقِعِ مَخْتَفٍ *** وَ تَرَكْنَ مَا تَخْفِي الصُّدُورُ مَكْشُفًا

و خواجه شیراز در این خواسته چه بیداد می کند که می گوید :

حاجت مطرب و می نیست تو برقع برگیر *** که به رقص آوردم آتش رویت چو سپند

و می بینیم که سوختگی دل شاعر آنچنان است که از مخاطب خود می خواهد که برقع را بر گیرد، زیرا دیدار بیپرده که به جای آتشی بر دل شاعر ملتهب است شاعر را در سوختگی و شیفستگی چون اسپندی در آتش دان برقص در آورده است.

و سعدی تا سرحد خیال حتی پیران را شامل کرده می گوید:

چنین جوان که توئی برقعی فرو آویز *** و گرنه دل بروی، پیر پای بر جا را

و در این جا بر خلاف گفته خود و رفتگان و آیندگان ضرورت برقع پوشی را یاد آور میشود زیرا معتقد است که با چنین جمالی که یار دارد، پیران خسته و پای بر جا را نیز طاقت صبوری از دست می دهند.

که به گفته او عشق را یا مال باید یا صبوری یا سفر میدانیم که اگر خدای نخواستہ چنین پیش آید عشق پیران را چه رسوائی به بار خواهد آورد ، زیرا بسا که برف پیری بر سر نشسته و طبع او جوانی می کند و این چیز تازه ای نیست و خدا رحمت کند خود سعدی را که می گوید:

و ما ابری نفیسی و ما از کیها: که هر چه نقل کنند از بشر در امکان است.

سعدی شیرین سخن ایران بگفته بالا اکتفا نمی کند، بلکه دیدن چنین جمالی باعث فتنه و آشوب و کشت و کشتار دانسته و لذا معشوق را به ضمانت می طلبد و بدیهی است که اگر چنین باشد دیه آن معلوم است بله؟ زیرا می گوید:

گر برقی فرو نگذاری تو بر جمال *** در شهر هر که کشته شود در ضمانت تست

و لذا یار منظور به استعمال برقع دعوت میکند تا آشوب فرو نشیند نگارنده در این باره گفته است: ولوی با بتوله ام مکش چون *** که مرد سم م از دش بی بتوله (1)

و چنین تکلیفی که شاعر عاشق پیشه به معشوق می کند در شأن منظور نیست اگر نظری به گفته خواجه شیراز بیفکنیم بر خلاف شیخ، اجل، بارها یار را به بیوفائی آزموده است و چنین می گوید:

گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد (2) *** گفتا بکش جفا را تا وقت آن سر آید

گفتم ز ماه رویان مهر و وفا بیاموز *** گفتا ز خویرویان این کار کمتر آید

پس روشن است که ضمانت کشته شدگان دل و جان باخته را از پری چهرگان چه توقع بیجائی است، پس بهتر است به سراغ شاعر بزرگ گنجه برویم که چه می گوید:

حکیم نظامی گنجوی در اقبال نامه خود چنین به خود چنین آورده است:

چو افکنده بودش چو سرو روان *** فرو هشت برقع بروی جوان

ز رخ بند برقع بر انداختش *** در آن بزمگه بود و بنواختش

نگر تا چه افسون در آموخته *** که بر خود چنین برقی دوخته

و این نوع برقع یاد آور نظامی برای رد پا گم کردن و ناشناساندن خویش است.

عطار نیشابوری در عرفان و مسئله توحید می گوید:

بر رخ او که عکس اوست دو کون *** برقع از زلف عنبرین دیدم

ص: 62

1- با روی برقع مرا مکش که من از دیروز بیبتوله و برقع مرده ام.

2- صفحه 11 نظامی گنجوی اقبالنامه .

مؤلف گوید:

بی حجابی چرا؟ ک(1) برقعته؟ *** چه تکرر (2)؟ مک حیا آتتی (3)؟

مردم از سوی مات (4) انک گناه (5) *** تو مگ باکی از گنا (6) ات نی؟!

ص: 63

1- کجاست؟

2- چه کارش کردی.

3- نداری

4- مخفف ماهت.

5- دیوانه

6- گناه و لفظ مگ مخفف مگر است.

خواجه شیراز (حافظ) در جائی دیگر خواسته یا تخیل خود را به طریقی دیگر ادا می کند و می گوید:

برشکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن *** گوشه گیران انتظار جلوه ای خوش می کنند (1)

زیرا در جائی دیگر خلاف این گفته را می سراید که می گوید:

ترا که گفت که برقع برفکن ای فتان *** که ماه روی تو ما را بسوخت چون کتان

و این چنانکه پیش از این هم اشاره کردم دیده‌ها مختلف است و مناف دگرگون بروی زیدی جلوه‌گری می کند و به چهره دیگری پرده دری، ضرورت دارد، چنانکه مؤلف نیز آزموده است که میگوید:

شکل جن اش گرت پروئی *** باز ته بُرعی و لوی جهوش

ماهی اُد لوی ز میش ک روشن *** برقع اش نام و شگل و حوش (2)

عبدالرحمن جامی میگوید:

مرا از پیش برفکن چوقصد جلوه کنی *** که نیست روی ترا جز وجود چون برقع

و جامی در جائی دیگر میگوید:

برافکن برقع از محراب جمشید *** که حاجتمند برقع نیست خورشید

ص: 64



گفته می شود که در اعصار قبل از اسلام در اسپانیا استعمال «برقع» معمول زنان این کشور بوده است و نیز جمعیتی به نام جمعیت مبرقعین «به نقاب افکنان معروف گشته اند .

طرفداران ابومسلم خراسانی نیز گاه گاه بر چهره خود پوششی گذاشته اند، طواری ها نیز زن و مرد بر چهره خود نقاب می گذارده اند.

برخی معتقدند که اسماعیلی ها اولین مردمی بودند که در ایران در قیام خود علیه سلجوقیها نقاب به روی خود می گذاشته اند تا کسی آنان را نشناسد.

باید یاد آور شد که استعمال نقاب در میان فرقه اسماعیلیه یک نوع تاکتیک مبارزاتی و سیاسی بوده است و در مبارزه و کشاکش کارشان علیه سلاجقه مطلقاً به چنین صورتی که امروزه است نبوده خاصه اینکه این گونه نقاب ویژه مردان مبارز و شبروان این فرقه بوده است در این جا بازگفت این مطلب ضرورت دارد بگویم اگر منشاء استعمال برقع در میان زنان یونانی را بدایت پیدایش قرار دهیم، باید قانع شویم که سیر اشاعه استعمال آن در اسپانیا، صحرای طوارق، عربستان امارات جنوب خلیج فارس سلطنت نشین عمان و مسقط و سپس سپس کرانه های دریای خلیج فارس و آبهای مکران را به عنوان یک دور تسلسل بپذیریم، اما سخن از اینکه کی و چه وقت به ایران آمده و یا چه کسانی آنها را به ساحل جنوب و جنوب خاوری ایران همراه آورده موضوعی است که از این پس به آن می پردازیم.

مهاجرت ها و علل برقع پوشی

آنچه که نگارنده تحقیقات کافی در این خصوص نموده این است برقع در اسپانیا مورد استعمال زنان بوده است و انتقال آن به زنان عرب به روزگار پیش از اسلام از یونان و به عهد اسلامی از اسپانیا به صحرای آفریقا آمده است که ابتدا مردم طوارق و بربرها در میان زنان و حتی مردانشان نیز انتشار و مورد استعمال و روپوشی گردیده است مهاجرت آن دسته از مردم صحرا و بربر (به نقاط مختلف عربستان و سپس عمان بویژه محلیان کرانه های سواحل خلیج فارس و آبهای مکران انتقال یافته ، است، در طوارق و بربر برقع تنها جنبه حجاب و روگیری نداشته بلکه استعمال آن در این جا بیشتر به خاطر حفظ چهره، از بادهای گرم و موسمی و سپس برای جلوگیری از تابش آفتاب صحرا بوده است تا از گزند گرما در امان مانند، ولی هنگامی که اسلام آمد و موضوع حجاب و روپوشی زن مسلمان از نامحرم» در گرفت، زنان مسلمان عرب نیز علاوه بر مزایانی که علت استعمال آن را یاد آور شدم جنبه حجاب و روپوشی از غیر محارم، به آن دادند.

آمیزش نژادی عرب با آنها باعث شد که این نژاد رنگی دیگر بخود گیرد و لذا اکنون مردمی چهره اند و پوست بدنشان غالباً قهوه ای سوخته «رنگ است.

زنان طوارقی از سال های پیش از ورود اسلام برقع پوش بوده و هستند. نگارنده گاهی دچار خلجان می شود که در سفرهای جنگی شاپور اول و شاپور

دوم که اعراب را گوشمالی دادند و هر دو عده ای از اسرای عرب را به ایران آوردند و در نقاط پهناور خوزستان پراکنده و اقامت دادند ، برقع از آن زمان پیدا شده، ولی در ابراز این اظهار نظر شگفتی من بر این است که زنان خوزستانی تا کنون فقط به استعمال روپند عادت دارند و این همان جلایب (1) وارده در قرآن مجید و اجرای دستور آسمانی در مورد حجاب است در حالیکه برقع پوشان در دو خطه مکران ساحلی و خطه ی ساحلی حومه جنوب خلیج فارس و کرانه شمالی خلیج فارس بنادر و جزایر «با علاقه ی خاصی بروش سنتی همچنان مورد استعمال است.

ص: 69

1- نقاب، روپند .

مردان طوارقی نیز عادت دارند که 5 تا 6 متر پارچه را دور گردن خود می‌کنند تا جایی که گردنشان را تا زیر بینیشان گرفته است، این عادت در میان بلوچ‌های سرحد نشین نیز تاکنون معمول است که غالباً تا زیر بینی خود را با بقیه عمامه شان بپوشانند، علاوه بر این در میان خود طوارقی‌ها نیز یک نوع برقع معمول مردان است.⁽¹⁾ در تاریخ اجتماعی ملل و اقوام مختلف گیتی، اینها اولین قومی هستند که به نام مردان «برقع بند» دنیا معروف شده‌اند، زنان و مردانی از این سرزمین و سرزمین‌های نزدیک آن دین اسلام را پذیرفته‌اند که با خطه حجاز پیوندهای اجتماعی پیدا کردند این نقطه آغاز تحول برقع به سرزمین حجاز و کرانه‌های عربستان و عمان بود، از این پس به تدریج بگونه‌ای که عادت انسانهاست، هر گروهی در طرز ساختن نقاب ابتکاراتی به خرج داد و برای خود ابداعی کرد تا سده‌های 19 و 20 م. که برقع بر چهره‌های زنان کرانه‌های بنادر و جزایر خلیج فارس و آبهای مکران را تماشا می‌کنیم و می‌بینیم که اکنون زیباترین نوع برقع از زنان بحرینی، بندر لنگه و عرب بوصمیت و غاریه است و سپس برقع زنان بنی یاس عرب ابوظبی و دبی و سایر امارات متحده عربی است. مؤلف در این مورد

ص: 70

1- اولین و دومین قوم مهاجر عرب به بندر لنگه بشمارند و پس از آن گروه تشیع عربا زبان بحارنه معروف به بحرینی که از نجیبترین و اصیلترین اقوام موجود در بندر لنگه هستند و مرجع تقلیدشان مرحوم شیخ الاسلام شیخ احمد سرحان السرحانی البحرینی است که از فحول علماء تشیع بود رحمة الله علیه.

شعری دارد که میگوید:

نی از کرم عرب که با برقع *** کشتن تو و بی بتوله انگشتم

شگفت اینجاست که اکنون بر چهره زنان بندرعباسی، کشاری، کلاتی کشمی و زنان ساحلی آبهای مکران و بخشی از بنادر و جزایر شیبکوه تماشای برقع داریم توده ای هم در بندر لنگه و بنادر ثلاث نیز که کم و بیش از این برقع استفاده می کنند.

برای اینکه خوانندگان عزیز به خوبی دریابند که قبایل دیگر عرب فاقد برقع بوده اند توجه شما را به وضع پوشش زنان خوزستان جلب می کنم که به زمان شاپور اول و بار دیگر بعهد شاپور دوم بعنوان مزاحم مرزهای ایران به میهن ما جلب شدند و بار دیگر به عهد اسلامی، قبایلی دیگری از بین النهرین به این خطه آمدند، ولی ما هم اکنون می بینیم که گروههای موجود استان خوزستان، فاقد برقع هستند و این خود میرساند که برقع جزو عادت تمام مردم عرب دنیا نبوده، جز گروهی که از آنها یاد کردیم و اگر برقع جزو عادت عرب زبان بود می بایستی زنان خوزستانی آن را بکار می بردند، نه مردم پارسی زبان یا دری زبانان پارسی گوی. (1)

شگفت انگیز است که زنان بندرعباسی بیش از آفرینندگان برقع به این ابزار دل بستگی دارند، طرفه تر اینکه نوع برقع یا بتوله آنها از زیبایی بی بهره است و شبیه به بتوله های بادیه نشینان عمان و بلوچ های مهاجر به آنجاست، در حالی که اعراب ساکن امارات جنوب خلیج فارس به یکباره برقع را از چهره برداشته و آن را برای همیشه ترک کرده اند.

مؤلف گوید:

خنجرمُ، ای عرب و برقع *** مُ گشته بی بتوله تم (2)

و محیا شاعر دو بیت گوی لارستان گوید :

ص: 71

1- زنان خوزستانی نقاب نازکی بر چهره خود دارند.

2- ای معشوق عرب با روپوشی از برقع خود مرا خنجر مزین زیرا که من کشته بی برقع توهستم.

عرب زاده ز رو بردار شيله (1)

و سيد محمد خالوده تلي نيز مي گويد:

برقع شلودن (2) چن عرب زاده

و مؤلف، نفرين کرده مي گويد:

ولوي (3) و از (4) چرا؟ برقعت كي (5)، زالم (6)

*** گنا (7) پوش (8) كه گنا ات كي (9) مردمي و گناه (10)

ص: 72

1- مفهوم آن گذشت .

2- بر چهره داشت SHALUDEN

3- باروي.

4- باز گشاده.

5- كجا است.

6- ظالم و ستمگر.

7- ديوانه .

8- شوي بگردی .

9- کرده ای

10- به گناه مردم دري زبان اين خطه غالباً حرف ب را در حرف و ادغام مي کنند .

بسیاری از سخنگویان بزرگ ایران چون، سعدی، حافظ، نظامی گنجوی و...، در ایراد سخنان گهربارشان هرگاه کلمه برقع را به استعاره گرفته اند، آن یکی به عنوان دلفریبی و این بمنظور دلزدائی لزوم پوشیدن و ضرورت نپوشیدن را ادا کرده اند و گاهی هر یک از سخنگویان خواهش متناقضی از خود نشان داده اند که این تناقض در گفتار بی گمان معلول نوع دید و خواهش نفسانی شاعر می تواند باشد و بسا در زندگی پیش آمده که یک دید در زمان مختلف و مکان مختلفی، دیگر جلوه گری خاصی یا تبیینی داشته است در حالیکه تماشاگر همان یکی بوده باشد، و این تماشاگر راز است راز، زندگی رازی که برای هر کس از درون حال خویشتن و برون از احوال دیگری دید متفاوتی را نشان داده است.

اما این یاد آوریها هرگز نمیتواند برساند که مردم بخشی از ایرانیان اصلی برقع داشته اند (1) بلکه می تواند گویای این باشد که علاوه بر تخیلات ناشی از شعر، در سفرهای دور و درازشان با برقع و زنان برقع پوش برخورد زیادی داشته اند و این می رساند که پیش از عصر پرتغالی ها در تنگه هرمز و سایر جزایر غربی و جنوب غربی بی کشورمان یعنی در دوران صفویّه، اصولاً برقع در بندرعباس و سایر بنادر در آن روز وجود داشته است که مربوط به مهاجرت و احیاناً بردگان عرب

ص: 73

1- البته نوع برقع فرقه اسماعیلیه این برقع نبوده بلکه یک روپوش موقت ویژه مردان به منظور اعمال حرکات سیاسی در برابر حکومت سلاجقه بوده است، بخصوص شبانه به هنگام عملیات.

مهاجر بوده است و اگر زنان جنوب از آن تاریخ برقع پوشی داشته اند لامحاله مربوط به این اقوام مهاجر بوده است زیرا شواهد بعدی از سخنگویان محلی نیز صادق می آید که برقع از عرب و عرب زادگان بوده است و بس .

ص: 74



چنانکه در گذشته اشاره شد برقع از منشاء خود (یونان) به اسپانیا و از آنجا به صحرای طوارق و «بربر» رفت تا جایی که به ساحل عربستان و عمان انتقال یافت و در بین زنان این کشورها انتشار پیدا کرد و بنام یک «زینت» دل پسندی آنرا پذیرفتند، هر کدام از دارندگان برقع کوشش کردند تا برای خود در طرز ساختن آن ابداعی کنند، امروز که در میان اقوام و گروههای مختلف جهان عرب و دسته ای از ایرانیان مرزنشین هنوز وجود برقع پرده از چهره ماهرویان آفتاب زده جنوبی نگرفته ساخت و مد برقع به اشکال مختلفی در آمده است که از نظر برش و ساختمان باصطلاح با «مُد» متنوعی درجه بندی میشود،

در این درجه بندی شکل و زیبایی برقع و نوع مرغوب آن مورد توجه است.

1- برقع زنان، بحرینی قطری و کویتی که شکل واحدی دارند.

2- برقع زنان عرب امارات متحده عربی هفت واحد شیخ نشینهای سابق .

3- برقع بادیه نشینان عمان.

4- برقع سواحل باطنه عمان و مسقط که شباهت زیادی به نوع برقع زنان امارات متحده عربی دارد.

5- برقع زنان بلوچ ساحل مکران که رنگ قرمزی دارد.

6- برقع زنان بندر عباس .

7- برقع روستائیان بندر عباس در کشار و کلات تا آخر.

8- برقع زنان گاویندی باسثناء مرکز گاویندی و بوچیر و بهده و کناردان

که تک بلندی دارد و در میان همه مشخص است و زشت ترین برقی است که برنگ قرمز است.

9- برقع زنان بنادر شییکوه تابع شهرستان بندر لنگه که ناپسندترین پوشش از لحاظ حجاب دارد و بدترین نوع برقع است در این میان برقع روستائیان بندر عباسی و نوع برقع زنان بدوی عمان با هم مشابه اند چنان که گویا از یکدیگر گرفته و قراردادی شده است، در ساحل عمان برقع یک زن بدوی «بادیه نشین» هنوز به برقع بدویه معروف است و شبیه برقع روستائیان بندرعباس و کشار و کلات عباسی است. (1)

الف. چهره گیرترین نوع برقع همانا برقع مورد استعمال روستائیان بندر عباس و اعراب بدوی عمان است.

ب. زیباترین نوع برقع موجود در ساحل شمال خلیج فارس برقع زنان بحارنه شیعه مذهب و عرب زبان بندر لنگه است که ظریف زیبا و هر بیننده ای را چشم گیر است.

ج. از نظر زیبایی نسبی و شکل و طرح برقع زنان امارات متحده عربی از طایفه «بنی یاس» است که از نظر روگیری حد متوسط و میانگین در بین برقع های موجود دارد.

د. زشت ترین نوع برقع را زنان ساحلی و روستائیان بندرعباس دارند که هر ماهرخی و زهره جبینی را به شبحی «تغییر شکل می دهد».

و اما از نظر هزینه پر خرج ترین نوع برقع بتوله مهاجرین بحرینی بندر لنگه است که از ایرانیان اصیل، سلیم النفس و نجیب این شهراند، این گروه دارای مذهب حقه جعفری اثنا عشری است و زبان خانه و خانواده شان عربی است دیگر برقع زنان امارات متحده عربی است که هر دو دارای مفتول نقره یا طلا است، ولی نوع متوسط سطر آن از مفتول سیمین «زری» است که واژه یا لفظ اخیر مفهوم زرین را

ص: 78

1- تا 35 سال پیش در همه مکالمات و حتی نوشتنیها نام مرکز استان را با کلمه (عباسی) اکتفا و کمتر کسی بندر عباس را، میگفت در نوشته های سدیدالسلطنه و سایر مکتوب ها و نوشته های نیم قرن پیش از این نیز نام بندر عباس (عباسی) بود.

دارد، و این همان نوع برقی است که نظامی گنجوی با بهترین اسلوب گویائی با تمام کیفیت وجودش تعریف و توصیف و معرفی میکند که :

پرند ماه را پیوند بگشاد *** زرخ، برقع، زگیسو بند بگشاد

«خسروشیرین» (1)

من در فصل خود منشاء برقع و سیر تکاملی آن از لحاظ ساختمانی را شرح دادم و نیز از مراحل انتقال آن از یونان به اسپانیا و از اسپانیا به صحرای طوارق و از طوارقی ها به عرب جنوب خلیج فارس و اینک سخن از انتقال آن به خطه ی شمال خلیج فارس و خطه شمال خاوری آن است که دارای بخشی است جداگانه ولی مربوط به مباحث گذشته در این کتاب.

ص: 79

1- چنانکه گذشت.

هرگاه به صحرای طوارق و چشم انداز سرخ و شنی آن نظری بیندازید، بویژه چاشتگاه‌ها تا پسین روز یک رنگ طلائی متمایل به سرخ از دور چشمتان را می‌زند.

همیشه از روی این شنها بادهائی میوزد که دانه های شن همراه دارد و به سرو صورت بر می خورد و صدائی به اصطلاح «جرنگ جرنگ» همراه با زوزه های آن چشم و گوش هر دورا پر می کند، شنیده و دیده بودیم که زندگی یک بدوی چقدر ساده و در عین حال با مرارت و مشقت جانکاهی همراه است ولی در این صحرای جهنمی و مدهش چه کسانی از، مردان، زنان دختران، کودکان و پسران ناتوان گرانجانی می کنند؟ باید از نزدیک دید و زندگانی آنها را لمس کرد، مثل معروف شنیدن کی بود مانند دیدن در این جا مصداقیت خود را حفظ کرده است هنوز در کشور خودمان در نقاط جنوب بویژه در خطه بشاگرد، رودبار، مکران و حتی در گوشه و کنار، لارستان آبادی که چه عرض کنم «به اصطلاح آبادی» وجود دارد که افرادی کمتر از تعداد انگشت، در آن زندگی می کنند، انسان حیرت میبرد وقتی زندگی آنها را از نزدیک می بیند که از قدیم تا با امروز فاقد، آب، برق بهداشت و هرگونه وسایل زندگی است و هرگاه از آنها پرسیدیم جواب داده اند که «وطن» است و گور آبا و اجدادی.

آری این مردم چنان عشقی به وطن دارند که به قول سعدی هزار سال پس از مرگ، هم اگر بوئی، باشد بوی عشق از آن می خیزد.

اگر این نویسنده انگلیسی را شگفت دهشت آوری از دیدن این نوع زندگی است ما خودمان این شگفتی را نداریم مسأله باد موسمی و شن روان را همه ساله در زادگاه برادرانمان «سیستان» با آن روبرو هستیم ولی عشق به وطن مانع جلای است از آنجا که نگارنده وجود جهنم را در کنار باطلاق شنی «ربع الخالی» که از منطقه ظفار تا نزدیکی شبه جزیره قطر در بر گرفته و صحرای برهوت و جهنمی بین «ثمریت و ظفار» را دارد لمس کرده گمان نمی برد این وسعت کمی از طوارق داشته باشد زیرا هلیکوپتر حامل ما از بلندی ده ها متر، قبل از فرود آمدن هدف حمله ریگ های روان این خطه و صدای وحشت آور آن قرار می گرفت. (1)

این جهانگرد، درمقابله مشروح خود، دیدنیهایش را چنین ادامه داده و می نویسد: جالب تر این جاست وقتی که انسان عبور قوافل شتر و مکاریان و شتربانان را دسته دسته و قطار قطار را تماشا می کند. (2) چگونه اینها تله ها و تپه های سوزان شنی را می شکافند اگر به دیدنش نیرزد شنیدنش ارزنده است. (3)

اما خالق متعال در کنار این جهنم سوزان و تشنگی آور واحه هائی نیز بودیعه گذارده که در کنار مرتعی یا چراگاهی حداقل چاه آب شیرینی همراه آورده است.

شما هر کجا افراد بدوی و صحراگردی دیده باشید چهره شان با چهره های این مردم تفاوت دارد، از نژاد سرخ، سیاه سفید و زرد بسیار چیزها شنیده ایم و در صور سینمائی و احلام دیگر صورت های دگرگون آنها را بسی تماشا کرده ایم ولی در این جا زیر آسمانها همه چیز کبود است مانند خود آسمان به همین جهت است که عرب آنها را «رجال الزرق و نساء الزرق» خوانده یعنی مردان و زنان، کبود رنگ مسجد کبود تبریزمان اگر دیده باشید با چهره اینها

شباهت زیادی دارد.

ص: 81

1- خاطرات سفرم از عُمان بسالهای 1354 و 1355 و 1356.

2- ژان دو لیفر انگلیسی جهانگرد سالهای اخیر که شبه جزیره العرب را در نور دیده است.

3- از مجله العقیده چاپ عُمان مسقط صفحه 47.

طارقی ها برخلاف سایر بدویها و صحرائشین ها عاشق نیل و رنگ نیلند گفتیم که اگر آسمانها همه جا کبود به نظر آیند و نیلگون اینها را برنگ خود در آورده است برای اینکه استعمال نیل ازرق در بین آنها تمام زندگی این قوم را پوشانده و به دنیای خارج نشان می دهد .

چهره نیلی لباسی نیلی و خیمه و جا و مکان نیلی است نیل در زندگی شان نقش خاصی را بازی می کنند.

از نظر وراثت نیز نظام اجتماعی شان از مادر شروع و به مادر باز می گردد ، و شاید برای خواننده شگفت انگیز باشد اگر بگوئیم که همه یا اکثریت قریب به اتفاق چهره مادری خود را دارند.

ژان دولیفر جهانگردی که از مراکش با یک مینی بوس تمام لوازم زندگی و همراهان خود را به شهر گولمینه طوارق می رساند . (1)

شهری که مرکز آمد و رفت طوارقی ها و مرکز بازار خرید و فروش دام حیوان اعم از طیور و چارپایان است جایی که به گفته وی مردان کبود در آنجا گرد می آیند و پس از انجام نیازمندی های خود به سوی صحراهای بی نام و نشان خود باز می گردند.

گولمینه شهری است که دارای چند خیابان مختصر همراه با ساختمانهای

موجود در دو طرف آن و غالباً بر حسب مقتضای طبیعت صحرا دو طبقه ساخته اند جلب توجه می کند، جایی که همه رنگهای زندگی این گروه نیلگون است حتی درو دیوارشان .

زوزه های سگ تازی و نهیق خر و صداهای گاو و شتر و گوسفند و بز از چهار طرف همه چیز را تحت تأثیر قرار داده است.

اینها متاع و کالاهائی هستند که از تمام ادنا و اقصای صحرا در این شهر گرد آورده به معرض تماشا گذارده میشود.

بازار مکاره شان هفتگی است و آدم باید برود و تماشا کند که در آن روز در بازارچه میگذرد یخلق الله ما یشاء.

ص: 83

غالب مردم طوارق زبانشان عربی است ولی در عین حال خودشان غالباً به زبان مادری تکلم می کنند آنها بر تمام صحرای اسپانیا حکومت می کنند.

واحه ای بنام زگینط» در این جا وجود دارد که معروف است و با شهر گولمینه سه روز با چارپایان راه را باید طی کرد.

گلیم و جاجیم بافی از صنایع دستی پسران و دختران این قوم است، همین جهانگرد آنگاه میگوید که من با یک خانواده ای که بنام «سعیدی» معروف است آشنا شدم که خیمه شان با پوست شتر درست شده بود.

وی می گوید من وقتی وارد خانه این خانواده شدم که آنها داشتند ظروف مسینه شان را سفید میکردند و از سوی دیگر زن پنجاه ساله ای چای برای افراد خانواده میریخت در این چای گیاه نعنا خودمان را ریخته بودند . وی می گوید که من برای این خانواده زحمات سفر خود را شرح دادم و گفتم که من فقط برای کسب اطلاعی از شما و امثال شما خود را به این جا رسانده ام.⁽¹⁾

ص: 84

1- جهانگردی که به صحرای ربیع الخالی و عمان مسافرت کرده است مجله العقیده صفحه 27 چاپ عمان.



در گذشته ای دور، ملکه ای به نام «زارما» (بر ما حکومت می کرد، کاخی از مرمر آسمانی رنگ داشت و مردم وی را خدای زمین و آسمانها می دانستند .

لباس ملکه ی ما از تارهای طلای ناب دوخته شده بود و تاج مُحکَلَلی برسر داشت ملکه جشنها برپا می کرد و در آنها شرکت می کرد، وی در آرایش خود سنگهای قیمتی کبود رنگ بر سینه داشت. به هنگام حضور ملکه در جشن طبِلها نواخته می شد و شمشیربازان در میان جمع به حرکت در می آمدند و از سایه های شمشیر خود ظلال هائی به وجود می آوردند که انسان حظ می کرد و در سایه آنها آرامش پیدا کرده و صدای فریاد تماشاگران به آسمان میرسید همان گونه که اشاره شد ملکه در رقص هایی به نام «قدر» شرکت داشت من درحالیکه این داستانها را از این بانوی طوارقی شنیدم خاطره ام داستان ملکه سبا را تداعی می کرد و در عالمی از خیال و حتی سیر در آفاق و انفس آنها پرداخته و عارفانه و ارگفته های وی را تبعیت می کردم و بالاخره داستان وی آن قدر به درازا کشید که خوابم برد و چون از چرت زدن به خود آمدم دیدم که وی منتظر بقیه داستان است.

سپس این زن طوارقی در حالی که آهی از درون سینه می کشید تو گوئی که خود او صاحب آن جاه و مقام و خوشی ها بوده مرا به تحریر بقیه داستان در از خود دعوت و تشویق می کرد، آنگاه به حکایت خواب و خیال خود که او یک زندگی واقع و دور از خیال حساب می کرد چنین خاتمه داد و گفت:

آری همه آن خوشیها به صورت خواب و خیالی در آمد، زمانی آسمانها را برق گرفت و زمین را صاعقه ها بسوخت زلزله های پی در پی همه موجودات را در زیر تله های خود فرو برد و طوفان ها همه این حوادث را همراهی می کرد، و بالا-خره رستاخیز حوادث در گرفت و اطلانطیه (1) به زیر آب دریا فرو رفت و همه چیز تمام، شد تا آنجا که من شنیدم این بود که نوشتم و هم اکنون شما آن را می خوانید.

نام پسر خانواده احمد و نام دخترانش فارنا و «لَلخا» بود، چهره های (2) همه اعضای خانواده کبود و همه حکایت از این داشتند که زیر آسمان کبود (با قساوت و گرمی هر چه بیشتر پوست و جانشان به کبودی آسمان رفته بود .

دخترها از مُهره ها خزف های صحرائی چیزهایی را بسینه آویخته بودند و معلوم شد که مرد خانواده همچنان در واحه مانده و مشغول چراندن گوسفندان و بزها است.

ص: 88

1- آتلانتیک .

LALHA - FARNA - 2

زن خانه برای من داستان طوارق و طوارقیها را چنین تعریف کرد روزهایی بود که سینه مردم طوارق خالی از غم و اندوه بود، ما طوارقی ها در ابتدا روزگار را درسایه کوهها و زیر برف سفید همراه با مراتع و سبزه زارها زندگی کردیم نام محل زندگی مان اطلانطیه «اتلانتیک» بود جایی که از آن خطه شعراء و فلاسفه برخاسته اند و به اوج شهرت رسیده اند، استادان ماهری داشتیم - صنایع دستی نقره و طلای شان شهرت بقیه صنعت کاران را تحت الشعاع قرار

می داد و مردم طوارق زیر شاخه های انار و میوه هائی که نام آنها بذهن خطور نمی کند زندگی می کردند وقتی این بانو برای من از این مقولات سخن می راند ، با یکدست به تحریر گفته های وی می پرداختم و با افکار و اندیشه های دیگر به مفاهیم سخنان وی گوش می دادم ظاهراً داستان سرائی می کرد و قصه هایی گفت، ولی فحوای کلامش مرا به «درون آنچه که یافت می نشود» هدایت می کرد زیرا چنین سخنانی را از وی شگفت آور می دیدم گویا در روضه های بهشتی گشته بود و اینک در صحرای سوزان جهنم برای من این تعریف ها را به ارمغان آورده بود زیرا در دنیا، افرادی دیده می شوند که وجود ساده ای دارند و افکاری بدیع و نوتر از نو». (1)

ص: 89

طواری ها دیانت عجیب و غریبی دارند ، مردان و زنانشان بر چهره خود نقاب برقع را دارند، نهایت برقع مردان از نوع طیلسان یا پارچه ای دراز که بگردن می بندند ولی زنان در خارج از خانه برقع پوشند و در زندگی بسیار سخت کوش .

زنان در خانه شخصی خود برقع را از چهره بر می دارند، ولی در مهمانی ها و حتی منزل دوستان و کسان خود بتوله را از صورت خود بر نمی دارند جهانگردی که اخیراً از او بحث شد میگوید طاری ها از لحاظ دیانت چیزی شبیه به تبتی ها «و هیمالائیها هستند و در عین حال که ادعای مسلمانی دارند، ولی نوع روش مسلمانی آنها غیر از سنت مسلمانان خاورمیانه و یا آسیای خاوری است.

طاری بن زیاد (1) سردار معروف عرب که تنگه جبل الطاری به نام او نشان گرفته یک طاری بربری بوده است. (2)

ص: 90

1- طاری بن زیاد متوفی به سال 102 ه . ق . (720 م) اصلاً اهل بربر بود وی به همراه موسی بن نصیر فاتح دیگر عرب در سال 711 ام اندلس را گشود، و در جنگ «بکه» قرطبه را نیز فتح کرد و با غنایم بسیار همراه با اسرای زیادی به محل مأموریت خود بازگشت این رویداد به سال 715 میلادی به عهد عبد الملک بن مروان بود.

2- طاری بن زیاد نام خود را از طاریها گرفته چون طاریها را بربرها تشکیل می دهند.

افول دولت نادرشاه افشار که بدایت آن از زمان روی کار آمدن نادر و دوره سلطان حسین صفوی آغاز می شود، نقطه عطف هرج و مرج مملکت بویژه در بنادر و جزایر بوده است حملات بلوچ ها به تنهایی و هجوم افغانه هر یک مستقلاً و طی کمتر از ششماه به عصر سلطان حسین و تجدید هرج و مرج مجدد پس از قتل نادر که گاهی افغانه بلوچها را نیز همراه کرده و به بنادر عباس و بندر کنگ هجوم برده و مردم را به اسارت و اموال عموم را به غارت بردند، یکی از دوران سیاه و آشفته در جنوب ایران است از این تاریخ است که مناطق لارستان و بنادر و جزایر جنوب ایران، کنگ، چارک، نخیلو، طاهری - کنگان و جزایر کوچک خارک و خارگو و بندر ریگ و گناوه و دیلم یکی پس از دیگری مطمح نظر اقوام مهاجر قرار گرفته و عناصر مهاجم و مهاجر هر یک به منظور خاصی ابتدا «خوش نشینی» اختیار و بعداً قدرتی بهم زده ادعای شیخوختی و گاهی امارت کردند و از آن پس دو سه سده به نام «شیخ» و «امیر» در بنادر جا گرفتند تا به روزی که در نسل ایرانی به ادغام رفته و تابعیت دولت ایران را پذیرفتند.⁽¹⁾ زیرا افول دولت نادری حتی از تاریخ حمله نادر به هندوستان و بدرازا کشیدن اقامت نادر دهند و شایعه پراکنی دشمنان ایران به کشته شدن نادر در هند، می توان سر آغاز ترکتازی اقوام مهاجم و مهاجر را بشمار آورد که مهاجرت عرب به شمال خلیج فارس و بخش

ص: 91

1- این جانب در تألیف جداگانه خود که متأسفانه تاکنون موفق به چاپ آن نشده ام موارد و علل این تهاجم و تهاجر را مورد بررسی تاریخی قرار داده ام.

خاوری خلیج یاد شده که صفحات بنادر و جزایر آبهای مکران را نیز دربر میگرفت یکی از آن موارد خاص و قابل دقت و توجه تاریخ نویسان این خطه خواهد بود.

یاد آوری مکرر خواجه شیراز از «برقع» آری خواجه سفر نکرده به خارج که مقطع الرأس او جزیره هرمز بود خود می رساند که عارف سخنگو و شاعر ادیب، ما در این سفر با برقع پوشان جنوب بر خورد داشته است و برقع را در هرمزی که دارای پادشاه و خیل و حشم و وزیر و دربار و تجار بود، و نگین انگشتر جهان به حساب می آمده تماشا کرده باشد و اگر این مورد را کنار بگذاریم با توجه به مهاجرت اهل خمسه باصری «فارس که حافظ آنها را لولیان شوخ و شیرین کار و شهر آشوب معرفی کرده مورد دیدار و تلاقی با خواجه شیراز بوده باشد و مورد دوم احتمال قریب به یقین تواند بود. یک نگاه اجمالی صفحه 155 و 156 کتاب اشرف افغان بر تختگاه اصفهان و محلات پی در پی بلوچ ها کافی است. (1)

ص: 92

1- ترجمه محقق فاضل دکتر ابوالقاسم سری و تألیف ویلیام فور.



تاریخ گویاست که پیش از مرگ نادرشاه افشار بین سالهای 1157 تا / 1161 هـ.ق. اوضاع ایران به آشفتگی مینهاد، این نابسامانیها ناشی از اختلال فکری شاه بود که علت آن سعایت و بدگوئی اطرافیان نادرشاه از دیگران بود، زیرا درباریان نادر برای اینکه ستاره دولت وی را خاموش کنند آنقدر از رضاقلی میرزا فرزند رشید و دلاور وی سعایت کردند تا نادر فرزند نامدار خود را از فرط سعایت نابینا ساخت و چون نادر پی به خطای خود برد، از این رو سعایت و پرده بدگوئی از برابر چشم نادر دریده شد و توطئه بر ملا گردید لذا کارش به اختلال فکری کشید و آنچه را که وی در سالهای بعد در شیراز و کرمان از خود نشان داد ناشی از این پیش آمد ناگوار بود از این تاریخ است که مهاجرت دسته جمعی اقوام مهاجم و مهاجر به صورت پراکنده ای با استفاده از آشفتگی اوضاع و عدم رضایت عموم بت عمومی در دو ساحل شمالی و جنوبی و شمال خاوری ایران آغاز شد. (1)

نادرشیهه بود و به مذهب حقه جعفری اثنا عشری پای بند، اهتمام وی به تزئین بارگاه علی علیه السلام کرم الله وجهه و رضی الله عنه «امام اول» و نیز توجه وی بر تجدید یا تزئین بارگاه امام رضا (علیه السلام) این نظر را تأیید می کند زیرا اهل سنت و جماعت به تزئین بارگاه اهمتامی کمتر دارند باستثناء پیروان مذهب شافعی که از نظر فقه و تجویز موارد مذهبی به مذهب حقه جعفری اثنا عشری نزدیک و قرابت

ص: 95

1- تاریخ منتشر نشده بندر لنگه از مؤلف، یادداشتها و تحقیقات شخصی .

بیشتری دارند و هنگامی که امام شافعی را متعصبان مذهبی متهم به «رفض» کردند خود می گوید اگر محبت آل بیت رفضی باشد پس دنیای انس و جن گواه باشد که من «شافعی» را رفضی هستم

اصرار مکرر و صلح نادر به قبولاندن مذهب حقه جعفری اثنا عشری به سلاطین عثمانی و ایجاد یک رکن مذهبی در حرم مطهر کعبه برای پیروان امام جعفر صادق علیه السلام دلیل بر شیعه بودن نادر شاه بود، زیرا هدف غائی نادر ایجاد وحدت مسلمانان شیعه و سنی بود و اینکه گاهی از نادر سخت گیری در جهت حمایت از کردار اهل سنت و منع برخی از اعمال افراد نا آگاه شیعه مذهب دیده می شود، دلیل صائب بودن نظر نادر بر وحدت مذهبی ایرانیان بود.

غرض اینکه اگر از تاریخ حرکات سیاسی شاپور اول بویژه شاپور دوم معروف به «ذوالاکتاف» بگذریم مورد پیدا شدن برقع در خطه ی جنوب ایران از این دوره آغاز می شود که در صفحات بعد در این مورد بحث خواهیم کرد.⁽¹⁾

برای پی بردن به دخالت بیگانگان در خلیج فارس کافی است که به پاورقی صفحه 172 بنام اشرف افغان نوشته ی دکتر ویلم، فورترجمه دکتر ابوالقاسم سری مراجعه شود که در ترکتازی هلندی چگونه نماینده یک بیگانه ای حضور هلند در جزیره هرمز را تبریک می گوید .

و برای آشنا شدن بیشتر به ترکتازی افغانها بهتر است به صفحه 24 و 25 و 26 همین کتاب مراجعه شود.

ص: 96

1- در امارت کویت و بخشی از عربستان سعودی نوعی، برقع مورد استعمال زنان است که «بوشیه» نام دارد .

به عقیده نگارنده پایان حیات نادرشاه را می توان سرآغاز مهاجرت اقوام و طوایف مختلفی من جمله عرب از خارج به بنادر و جزایر کشور دانست. (1)

پس از کشته شدن نادرشاه و آشفتگی اوضاع کشور، 3 دسته از جماعت مهاجر از جنوب خلیج فارس به سوی شمال خلیج که بنادر و جزایر ما را تشکیل میدهند روی آوردند، گروهی از جنوب شرقی به بخش شمال شرقی خلیج فارس و بخش کوچتری از جنوب خلیج فارس به جناح شمال غربی خلیج فارس روی آوردند و ترکتازی کردند.

بدین ترتیب جزایر کشم، هنگام، سری ابوموسی و کرانه های شمالی آبهای خلیج فارس و بخشی از آبهای مکران به طور نامنظمی اشغال می شود، که در آغاز همه حرکات جنبه موقت و خوش نشینی و استفاده از مراتع شمالی خلیج فارس جلوه گر نمودند (2) این عناصر به نقطه ای از جنوب کشورمان روی آوردند که دو بخش بنادر و جزایر خلیج فارس از نظر تقسیمات کنونی کشور

ص: 97

-
- 1- ناگفته نماند که در سده هفتم هجری نیز گروهی از مهاجران دیگر به صورت دسته جات مختلفی و نیز در پایان سلطنت سلطان حسین صفوی نیز مهاجمانی داشته ایم که شرح حال هر یک از آنها را در «تاریخ بنادر و جزایر شیبکوه آورده ام».
 - 2- ناگفته نماند که اولین دسته مهاجر بیگانه به عهد سلطان حسین صفوی به خطه ی شمال غربی بود .

مربوط است که خود تاریخ جداگانه و مهاجرتی به صورت مهاجم در بردارد ، و امروز بازمانده این اسلاف در ردیف رعایای دولت ایران بشمارند ، که چندین نسل از تابعیت آنها گذشته است هر کدام از دسته های مهاجر به قصدی به شمال خلیج فارس روی آوردند که هدفشان در اول تشکیل سکونت موقت محلی برای «ارتزاق و استفاده از مراتع و کشتزارهای بیشتر و مفیدتر» بود ولی بعدها در اثر ضعف حکومت مرکزی مخصوصاً در عصر قاجار، خود را به صورت حکومت محلی در آوردند و از این تاریخ است که بسیاری از بنادر و جزایر نام های جدید و نوینی به خود گرفت. (1)

بنادرو جزایر شییکوه بندر لنگه از یک سو و بنادر و جزایر جنوب و شمال غربی از سوئی دیگر که امروز نام برخی از بنادر به ادغام در آورده است نمونه بارز آن است هر چند که به مرور زمان خود را تابع دولت ایران معرفی کردند، تقسیمات ارضی موجود بین خود اینها که در نتیجه ناتوانی دولت مرکزی بود خود مؤید این اظهارنظر است.

ص: 98

1- یادداشت شخصی از کتاب مهاجران و مهاجمان تألیف نگارنده آماده چاپ و انتشار از طوایف و اقوام مورد نظر به تفصیل همراه با جزئیات آن نامبرده شده است.

منطقه وسیع، خشک و بی آبی و علفی است که در شمال آفریقا قرار دارد، این سرزمین از باختر به اقیانوس «اطلس» و از خاور به دریای سرخ محدود است در سه ازای آن سه هزار مایل است که از شمال به جنوب کشیده شده است، وسعت آن سه میلیون متر مربع یعنی برابر یک چهارم وسعت، آفریقا است اقوام مختلفی از بومیان آفریقائی در آن زندگی می کنند یکی از مهمترین قبایل شناخته شده و معروف آن قبیله «طوارقی» است که در کنار دریاچه چاد تا جنوبی ترین نقطه تونس زندگی می کنند.

طوارقی ها مردمی هستند شتر چران گله دار و احیاناً کم و بیش به شغل کشاورزی مشغولند، این مردم در حملات بعدی مسلمانان (1) دین اسلام را پذیرا شده اند و چون از اندامی بلند و بازوئی توانا برخوردار بودند مورد توجه مسلمانان عرب قرار گرفتند، بیشتر وسیله حمل و نقل آنها شتر است. (2) طارق ابن

ص: 99

1- فرآند الادب چاپ بیروت صفحه 224.

2- Tavatey قبیله ای از بربران مسلمان سکنه نواحی شمال صحرای کبیر آفریقا است که تعداد آنها 300000 تن است و آن به چند طایفه تقسیم می شود، افراد این قبیله بدوی و چادرنشینی و گله دارند و برخی از طوایف آن عادات و آدابی مخصوص دارند، شهرهای آنان از حدود الجزایر مغرب تا بلاد سودان ممتد است. ص 1099 جلد پنجم اعلام دکتر محمد معین.

زیاد سردار معروف، عرب قریب 12 هزار نفر از آنها که بیشتر آنان بربر بودند در حمله به سوی اندلس برگزید، طارق آنها را از دریا بگذرانید و بر کوهی که بعداً به نام خود او شهرت یافت «جبل طارق» استیلا یافت ص 1058 «همان اعلام، 2» از سال 1965/م 1344 ش در ناحیه اجله واقع در جنوب شرقی الجزائر، اکتشافات نفتی صورت گرفت و آن سرزمین به سبب استخراج نفت اهمیت ویژه ای یافت (1)

ص: 100

1- مجله العقیده ص 26 چاپ عمان .

حملات عرب به صحراهای آفریقا در بدایت اسلام موجب آمیختگی نژادی صحرائشینان با مسلمانان حجاز، شام و بین النهرین گردید و یا عکس.

آن اعراب در برخورد با مردم صحرائ نشین آفریقا که خود هم از نظر اخلاق و سنن و آداب وضع مشابهی با آنها داشتند، با پوشش برقع آشنا شدند، و آنچه به تحقیق می توان اظهار نظر کرد در آغاز نوع برقع موارد استعمال مردم صحرای آفریقا و سپس برداشت عرب از آنها به این شکل و ساخت نبوده است.

در آن روز برقع یا بتوله (1) از پارچه ساخته می شد و زنان بر چهره می بستند به گونه ای که فقط هاله ای مانند بر چهره خود داشته اند. این هاله که در قرن معاصر از نوع تور سیاه و مصنوعی است در گذشته بر دو نوع بوده است. (2) که از آن زمان به امروز مورد استعمال زنان عمانی بحرینی کویتی و بخشی از عربستان سعودی است و این همان جلابیبی است که در قرآن مجید از آن یاد شده و زنان را به

ص: 101

1- روپوشی یا به اصطلاح گردی نازک از پارچه بوده که زن عرب از زیر آن می توانسته است ببیند و یا رنگ و شکل هر چیزی را بتواند تشخیص بدهد.

2- مادر من در تمام عمر رو بند سیاه و نسبتاً نازکی که جلو چشم خود را در راه بازمی دید، در خارج از خانه بر چهره می نهاد.

استعمال آن به نام روپوشی از نامحرم، مأمور شده اند.

روپوشی که در میان آن به اندازه حدقه چشم و حریم و گرداگرد آن سوراخ داشته باشد که امروز به نام «برقع بتوله» خوانده می شود.

نگارنده گفته است که:

الف: کجا تاریکی و کُ (1) انورمهتو (2)

ب: کجا سایه کجا گرمای آفتو (3)

کجا ناطق کجا گگ (4) جن همت (5) کی؟

ج: کجا کور و کجا نوشت (6)؟ آدم و گو؟ (7)

اشاره به آیات شریفه: الف الا یستوی الظلمات و النورِ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الحُرُورِ ج لا یستوی الأعمی و البصیرُ الف: نور و روشنائی با هم برابر نیستند ب: و نه سایه با آفتاب همسان ج: کور و بینا با هم برابر نتوانند بود.

ص: 102

1- کجا

2- ماهتاب.

3- آفتاب.

4- گنگ_لال_بی زبان

5- کی چون همت؟

6- بینا

7- در اینجا آدم و گو مراد از دانا و نادان است.

ایرانیان کرانه های شمالی خلیج فارس به نسبت گروه های مقیم جنوب خلیج فارس مردمی، مرفه ثروتمند، ملاک و دارای زمینهای شخصی و اقطاعی بودند و نقش تجارت منطقه را خود ایفا می کردند، منطقه شان از کشتزار دیمی غنی بارندگی سالانه به استمرار از مراتع و چراگاه های سبز و خرمی برخوردار بودند و از آب و گیاه و کشاورزی و صنایع دستی بهره ای کافی داشتند.

هنوز سدهای با نام و نشان جزیره کشم (قشم) خودنمایی می کند، جزایر، کشم، سری، کیش و بندر باسعید و به صورت یکی از مهم ترین مصادر محصولات صیفی و شتوی بازار نیاز کشور عمان سعودی و شیخ نشین دیروز قطر و بحرین و کویت اشباع می کرد و مردم بی نیاز بودند، خطه «مغستان» که در مبتدای ساحل مکران آغاز می شد و تا نیمه از نقطه مکران را در بر می گرفت جنگلهای عظیم نخل در بر گرفته و تا آنجا که مربوط به قرنهای پیش است سده های سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی یادآور می شود و مسیر خط هرمز به مغستان را تعریف کند که همه جا سایه افکن و کمتر آفتابی بوده هنوز سد معروف جگین در جاسک به منزله «سد مأرب» یمن و ملکه سبا به مردم نان میداده همه این مواهب خدادادی چشم گیر و بیگانگان در پی فرصت طلبی به همین جهت یکی از علل مهاجرت بیگانه حصول فرصت کافی با مشاهده ضعف دولتهای زندیه و قاجاریه،

برای استفاده از این مواهب بود، در چنین شرایطی با چنان مسائلی که استعمار تازه نفس در ایران جا گرفته بود و پشت پرده سیاست ایران حکومت میکرد بیگانگان دسته دسته از جنوب و شرق خلیج فارس به شمال و باختر آن روی آوردند، و همین که موارد تمهیدی را یکی پس از دیگری تحقق بخشیدند عوامل بیگانه از هر طرف خود را به این خطه انداختند و حکومت های خان خانی و ملوک الطوائفی را عملاً در عهد قاجاریه ساری و جاری ساختند، و دولت مرکزی آنها نه سایه ای داشت و نه مایه ای ولی پس از آن هم انحصار تجارت کشف حجاب در عهد پهلوی مردم بنادر و جزایر و مهاجرت دسته جمعی ناگزیر ساخت و خطه ی شمالی خلیج فارس از جمعیت و تجارت خالی ماند .

چهره استعماری در زیربرقع

مناسبت نیست که با یادآوری واژه‌ی ساده برقع ببینیم که چهره‌های پنهانی در پس برقع سیاسی چه ارمغانی با خود داشت که برای ما حکم حنظل داشت و برای استعمار و عوام‌لش کامیابی و شیرینی.

در مطلع سده نوزدهم پس از یک سلسله تمهید و چند دسته مهاجرت موقت هر دسته‌ای از این مهاجران به حکومت محلی خود مختاری مبدل شدند.

خان‌خانی در فارس آغاز گشت و بنادر و جزایر کشور یکی پس از دیگری که دیروز محل موقت خوش نشینها بود جای حرکات سیاسی به خود گرفت و در این دوره است که استعمار کهن در خلیج فارس، «امیرالبحر» این آبهای نیلگون فارس و مکران بود و هر رفت و آمدی را زیر نظر میگرفت و فرصتی اندک حتی به معترضان و رجال وطن پرست جنوب نمی‌داد، نمونه کامل آن جنگ تنگسیریه‌ها و مبارزه وطن پرستان تنگستانی با استعمار بود.

استعمار کهن که از آغاز عهد شاه عباس بزرگ نطفه استعمار را سیاسی و نظامی در دربار این پادشاه می‌پروراند و تا این عصر به اوج قدرت سیاسی خود رسیده بود عملاً خود را صاحب نفوذ و قدرت سیاسی می‌دید و به ترتیب هلند، فرانسه آلمان و دولت مرده ریگ عثمانی را پشت سر گذاشت و خود را بلا معارض و یکه تاز وارد میدان سیاست کرده بود.

مهاجرانی که در بدایت قتل نادر آرزوی ایران کهن را بر باد ده می دیدند در آغاز مهاجرتشان به عنوان استفاده از مراتع و بهره مندی از بیلاق های تابستانی بنادر و جزایر بود بعدها شکل راهزنی نیز پیدا کرد.

این یورش های پیایی که در مطلع سده نوزدهم تا اوایل سده میلادی به طور نامنظمی صورت می گرفت منتهای آمال استعمار را در برداشت، ولی چیزی نگذشت که استعمار چاهی را که برای ایران و ایرانیان کنده بود خود را در آن دید مبارزه جلفاریهای دیروز که پس از آن نام رأس الخیمه به خود گرفت جلوه گری کرد زیرا سطوح راهزنی دریائی از جلفار که مبداء تحریکات و جنبش های ملی به خود گرفته بود بیشتر آبهای خلیج فارس تا تنگه هرمز را فرا گرفت.

من برخلاف مورخان دیگر که این جنبش را «راهزنی و دریائی» نام نهادند، قبل از هر چیز می گویم که راهزنی دینی پیدا کرده بود و قدرت اسلامی از آن تجلی می کرد زیرا اگر افرادی چون من در میان قبایل عرب جنوب خلیج فارس و طوایف و عشایر عرب داخلی عمان زندگی کرده بود و فرهنگ و اندیشه های آنها را به شمار می آورد هیچگاه به این مبارزه نام رهزنی نمی گذاشت. زیرا عرب در آن زمان به فرنگی به صورت اشباحی هول آور و نامتجانس نگاه می کرد و هرگاه یک اروپائی با کلاهش را می دید فوراً می گفت «خزاک الله» (1) چنانکه ما بسم الله را برای عدم مداخله شیطان بر زبان می آوریم و این احساسی است که بارها از فرد عرب عمانی و خلیجی دیده ام و نفرت آنها را درک کرده ام استعمار به وسیله عوامل خود چنان القاء می کرد که گویا آمده اند تا منطقه را به بهشت برین تبدیل

ص: 106

1- خدا ترا بردارد نفرینی است مصطلح بر زبان هر عرب جنوب خلیج فارس این واژه از خزی XEZY آمده بمعنی خواری و رسوایی است نا گفته نماند که راهزنی تازیان عمانی که در مبحث تازیان و ترکتازیهای آنان نام رفته غیر از نوع راهزنی دریائی قواسم با استعمار بود.

کنند و دیدیم که حتی یک قرص آسپرین را هم از جیب خود برای این مردم صرف نکردند بلکه برجان و مال آنها چیره گشتند تا جایی که نهضت جلفاریان به خاموشی گرائید و استعمار صاحب (ساحل المتهدان) شد و از آن امارات المتصالح نام گرفت! اینها را همه و همه برقع پوشان سیاست اعمال کردند. (1)

ص: 107

1- عرب زوری نداشت جز اینکه از راه راهزنی دریائی با استعمار پنجه نرم کند ولی چه باید کرد که همیشه در اجتماع ضعیف عبارت «الحق لمن غلب» حکم فرماست.

خوب به یاد دارم که در دهه چهارم نیمه اول سده 14 ه. ق. بازار برد فروشان تازه ای در واحه بریمی و بازار حماسه ونیز در النخیل و از آن سو در الاحساء (سعودی گشوده شده بود، عصر روز 14 شهریور ماه سال 1318. خودم شاهد فروش فرزندان مردم آزاده ای بودم که چون ماه می درخشیدند و دلالی با صدای بلند خویش که فریاد میزد و مشخصات و محسنات زن برده را گفت تا عاقبت به مبلغ 3200 روپیه نقره هندی که رواج بازار آن روز عمان بود در روستای بزرگ و معروف حماسه که دارای شیخی مستقل بود به فروش رسید و خریدار دست زن جوان را پس از پرداخت مبلغ روپیه هندی گرفت و به خانه خود برد و دلال پس از کسر پنجاه روپیه بقیه را به فروشنده تحویل داد

آری در روستا و شهرهای بزرگ، النخیل، رستاق واحه بریمی. (1) و «حماسه» (2) و «عبری» (3) چندین بازار برای خرید و فروش آزادگان کرانه های مکران ایران در این خطه ها به وجود آمد و الاحساء و زنگبار و عمان به ترتیب مرکز انتقال

ص: 108

-
- 1- نام شهرهای متصرفاتی سلطنت نشین عمان است.
 - 2- پس از گذشت چهل سال حماسه را خرابه ای دیدم امروز از متصرفات سلطنت عمان است.
 - 3- در فرهنگ عرب آنها را «سیا بجه» می نویسند و می خوانند.

آزاد زادگان و مراکز فروش و خرید آزاد مردان و آزاد زنان ایرانی برقع پوش بود، کشتیهایی که از سواحل آفریقا باز میگشتند متاع و کالای عمده شان سیاه بچهگان افریقائی و کنیزکان سیاه پوست اما خوش صورت و کمر باریک و خوش سیمائی بودند که چشمهایشان برق میزد و این در تمام آغاز سده سیزدهم نیمه اول تا چهاردهم ه.ق بود.

از آن پس استعماری که با الطبع خود این عوامل را به وجود آورده بود میانجی شد و در این ساحل قانون خرید و فروش بردگان را به میان آورد و برده فروشی را از اول نیمه دوم قرن چهاردهم ه.ق در بازارهای دبی - ابوظبی - رأس الخیمه و سویق (1) ممنوع و قدغن کرد و سیاهان دسته دسته برای رهائی خود به کونسولگری انگلیس در شارجه و بحرین پناه می آوردند .

ص: 109

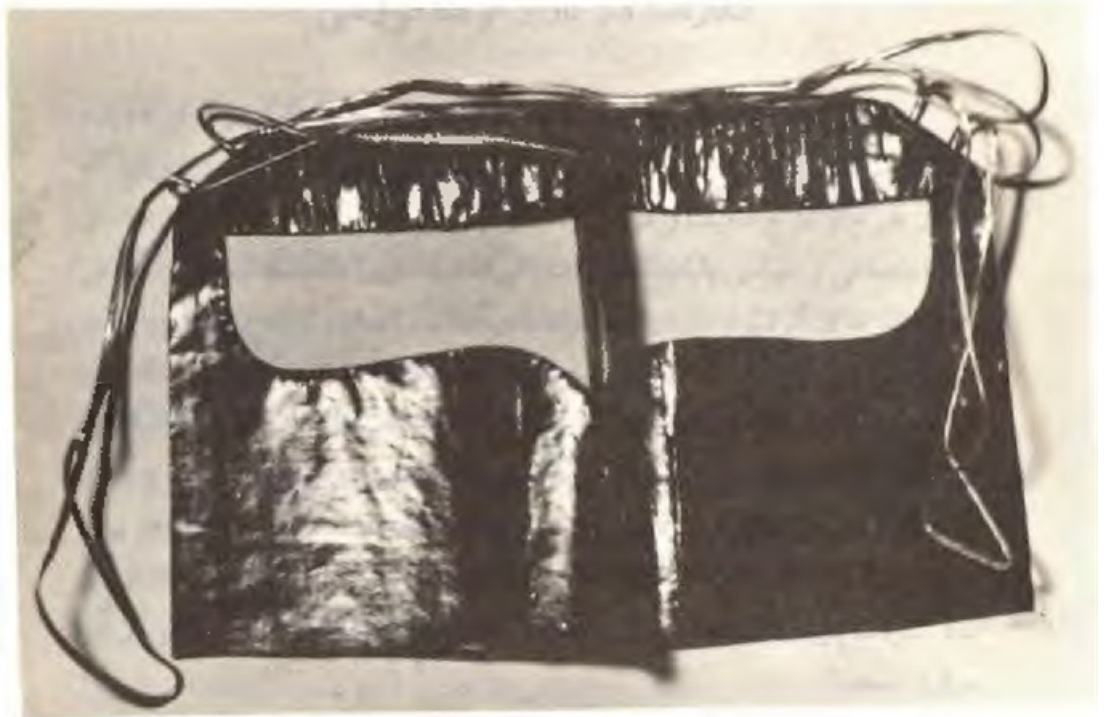
1- نام یکی از بنادر کوچک امروز ساحل مسقط و عمان است.

راهزنی نه بلکه ضعف دولت مرکزی تهران و وجود رجال مؤجری که بنا در را به اجاره در آورده بودند از یک سو و از سوی دیگر نهضت دریائی عرب جنوب خلیج فارس که در بندر (1) «جلفار» دژ مستحکمی پیدا کرده بود، چند تن از عناصر بلوچ نیز به هوسرانی و خودکامگی انداخت این ترکتازها را میراث گذشته محمد خان بلوچ سردار متمرّد و شجاع نادری به یادگار گذاشته بود. بلوچ های متمرّد این عصر درس گردن کشی نیز به این افراد آموخته بودند، هر چند که پس از مرگ نادر شاه بلوچستان به یکباره آرامش خود را از دست داد، ولی این بار راهزنی و دزدی آدم را از سواحل شمالی و خاوری خلیج فارس آغاز کار شده بود که دامنه آن بعدها تا به حوزه شهرستان میناب و حتی شهر میناب نیز کشیده شده بود.

نواحی جیرفت، بشاگرد و رودبار به یکباره مورد راهزنی و آدم دزدی قرار گرفته افرادی از ایل میر برکت خان بلوچ به نام مبارزه با دولت در دهه اول سده چهاردهم هـ. ق. یک تاز خطه مکران بود.

ص: 110

1- جلفار در گذشته منطقه گسترده ای بود و مرکز آن خست» بود که امروز رأس الخیمه نام دارد .



سده ای خود را به عقب بریم و از تسلط افغانه و ضعف دولت مرکزی به ویژه تسلط اشرف و محمود افغان در دوره سلطان حسین صفوی را یاد آور شویم که دچار هرج و مرج عجیب و غریبی شده بودیم که پس از او نیز مرگ نادرشاه از نظر اجتماعی و سیاسی پایان نقطه آرامش ایران بود، زیرا بلافاصله استعمار انگلیس در عمان جای گرفت و پای رقابت فرانسه و آلمان برای فروش به این بازار باز شد و رقابت سیاسی شدیدی بین این سه قدرت مخصوصاً میان انگلیس - فرانسه و آلمان در گرفت و در این شطرنج بازی سیاسی بالاخره استعمار انگلیس توانست هر دو را از میدان گوی چوگان سیاست عصر خویشتن به در برد و خود یکه تاز وارد میدان گردد، در تمام این اوضاع و احوال همه این بردگان در زیر پوشش برقع خرید و فروش می شدند و برده فروشی را که در مطلب گذشته از آن یاد کرده ام و به شخصه در بازار حماسه بریمی آنرا تماشاگر بودم یکی از آن موارد است. (1)

ص: 113

1- تا دهه پنجم هجری دو شهر بریمی و حماسه دارای دو شیخ و امیر مستقلی بود و اکنون هر دو از متصرفات سلطنت عمان است

مقصودم از دوران گذشته تاریخ عصر شاپور اول پسر اردشیر بابکان و سپس روزگار شاپور دوم معروف به «ذوالاکتاف» و بالاخره تکرار این تاریخ به عصر نادر بزرگمرد تاریخ ایران در برابر عناصر مزاحم در مقابل ترکتازی های وقت در رویارویی استعمار تازه به دوران رسیده و محرک که اعراب مزاحم را یکی پس از دیگری گوشمالی سختی دادند. شاپور اول و دوم هر کدام به نوبه خویش اسرای عرب را پس از گوشمالی همراه نیروی بلامنازع خود به جنوب ایران «خوزستان» آورد و در کار سد سازی در شوشتر و دزفول اسکان داد، عصر نادری نیز از نظر این جانب تکرار تاریخی بود و همان حالتی را داشت که شاپور دوم در برابر مزاحمان تازی «بین النهرین» اقدام کرد به همین جهت اقدامات مدبرانه و قدرت قاطع و شکوه توانائی این دو پادشاه در جهت تأمین استقلال امنیت و تمامیت اراضی کشور رفع مزاحمت از مرزهای ایران کرد و این اقدام دو تن از شاهان ساسانی و اقدام بعد از یک هزار سال و اندی «نادری» برای ایران، آزادی امنیت شرف و بزرگی را تجدید کرد که از آغاز اسلام تا آن روز در هیچ عصری و در زمان هیچ یک از پادشاهان و سلسله های گذشته سلاطین، ایران شکوه و جلوه نادری را نداشت زیرا همان کاری که شاپور اول و دوم در تاریخ ساسانیان انجام داد نه تنها نادر به تکرار تاریخ تجدید مطلع کرد، بلکه اهمیت کار وی به نسبت گذشته چندین برابر و ارزش اقدامات بسیار گرانبها و به اصطلاح «بی قیمت» بود که نمیتوان حتی معیاری برای سنجش کارهای گذشته

تا اقدامات بعدی نادر، سنجید، زیرا مزاحمت شاپور اول و دوم در خارج از مملکت و یا در مرزهای ایران بود، اما نادر فرصت ورود مزاحمان را به ایران نداد هم اکنون اثر و آثار این مرد بزرگ چون میل نادری در راه بلوچستان به سیستان در مرزهای جنوب خلیج فارس تا کنون خودنمایی میکند و نام و نشانی که این مرد فاتح و در آن خطه به یادگار گذشته نمونه ای بارز و فراموش نشدنی است آری اقدامات همه جانبه نادر سر دودمان سلسله افشار و حمایت و دفاع از مرزها و حریم ایران به علت ضعف دولت مرکزی در زمان آخرین سلاطین صفوی به قدری ارزشمند بود که تاریخ از یاد نمیبرد ولی افسوس که اقدامات داخلی و خارجی نادر از ثبات خوبی برخوردار نبود و همیشه تمرد و عصیان داخلی را پشت سر داشت.

این حقیقت تلخ را بگویم که سر آغاز افول دولت نادری سر آغاز همه نابسامانیها در ایران بود به ویژه در خطه بنادر و جزایر کشور «میهن عزیزمان»، در این تاریخ که برای تاریخ سیادت ایران مقطعی را به وجود آورد هر چند که دولت خوش نام زند» با وجود کریم خان بزرگمرد و مصلح ایران فرصت درازی را برای مزاحمانی که منتظر فرصت بودند باقی نگذاشت، ولی با کمال تأسف باید بگویم که دو نوع برقع در ایران گسترش پیدا کرد.

الف: برقع ساده، روپوش چهره «زنان جنوب مان

ب: و برقع سیاسی که پس از زوال دولت زندیه بار دیگر گرانجانی می کرد و انتقال برقع زنان ایرانی در خطه جنوب کشور اگر مربوط به عهد شاپور اول یا شاپور دوم ساسانی ندانیم باید پذیرا شویم که همراه برقع سیاست بیگانگان و دشمنان ایران برقع عرب زاده را نیز همراه آورد که زنان ظاهراً به خاطر حفظ پوست چهره شان از تابش آفتاب گرم و سوزنده جنوب نگاه می داشت از یک سو و از سوی دیگر حفظ گونه و ابرو و لب و دهان و بینی را از دید نامحرم به قول خود برقع پوشان علاوه بر نقطه بهداشتی رنگ دینی و مذهبی را هم به آن دادند که در پی خواهد آمد. یاد آوری می کنم که بردگان آزاده خوب کشورمان که به وسیله آدم ربایان بلوچ به خارج از کشور برده می شدند، غالباً در خارج خرید و فروش

ص: 115

می شدند و در بنادر و جزایر خطه ی کشور به تمامی احدى بنام برده وجود نداشته همه مردمی آزاد و آزاد زاده و مختار و مستقل زندگی خود بودند. ولی دزدان آدم ربا در کمین داخلی، برقع را وسیله بسیار خوبی برای تأمین مقاصد خود می دیدند، مؤلف در این زمینه می گوید:

و دزی (1) ابرقعی م لونه (2) احدم (3)

هسکه (4) اش (5) ناشناختم که هدم (6)

چون برقع شناخت را گم می کند.

ص: 116

1- به دزدی.

2- بر چهره گذاشتم.

3- رفتم.

4- هیچ کس.

5- مرا نمی شناخت.

6- که بودم - چه کسی بودم.

نکته ای که در این جا باید یاد آور شوم این است که از مجموع عواملی که برقع را در سواحل و کرانه های ایران و مرزهای دولت ایران به اصطلاح «مد» کرد و رواج داد، یکی ضرورت نقاب تحت عنوان و پوشش برقع» و به خاطر ناشناس ماندن آزاد زنان و آزاد مردان و آزاد بچگان ایرانی در کار آدم ربایی فرزندان ایران در این عصر بود انتقال برقع به ایران و انتقال آزاد فرزندان ایرانی به آن ساحل از طریق آدم ربائی و به منظور ناشناس ماندن آنان در بازار برده فروشی «بریمی» مسقط، ابوظبی و تا آخر.

خاطره ای که مرحوم مبارک «مبروک» سیاه زر خرید مرحوم عمویم خواجه (1) جمال محمد امین خوری به همراه تنی چند از بردگان سیاه و سفید آن در سالهای 1365 ه.ق برایم تعریف می کرد و چگونگی اوربائی ربودن وی از ساحل مکران و آوردن وی به بندر خورکان و سپس از آنجا به دبی و ابوظبی هنوز به عنوان خاطره ای برایم باقی مانده که به اصطلاح به صورت «گب شو» داستان شب هنوز از یاد نبرده ام بستگی ها - اوزی ها گله داریها و خواجه ها خود در این خطه از دارندگان بردههای افریقائی به شمارند که تا کنون نسل های آنها در این مرز و بوم به عنوان انسانهای آزاد زندگی می کنند. (2)

ص: 117

1- خانواده های عرب بوصمیت آل خلیفه بشاری و یوحه دربندر لنگه از دسته اولین دارندگان برده افریقائی از نظر تعداد بوده اند.

2- از بزرگان و اعیان خوریها در ابوظبی بود.

تاریخ قوم طواری ها به درستی روشن نیست، زیرا مردم آن ساکن صحرائی هستند که تا چشم کار میکند جز شن سفید و سرخ و گرم چیزی دیگر در آن به چشم نمی خورد، دنیائی است مجهول و طارقی ها این دنیای مجهول را از دیر به «میهنی» گرفته اند و به آن خود داده اند لذا ترک وطن برای آنان مشکل است چه نیک می گوید شاعر مجهول الهویه ای که گفته است:

حب وطن از ملک سلیمان بهتر *** خار وطن از لاله وریحان بهتر

یوسف که به مصر پادشاهی می کرد *** می گفت گدا بودن کنعان خوشتر

آری این جماعت دنیائی مجهول دارند و قیافه و هیبتی غیر مجبول جهل و خرافات در این سرزمین سایه افکنده و تمام مبادی تاریخی را زیر بساط جهل خود پوشانده است، مردان و زنان این سرزمین برقع دار توأمأً برای جهانگردان جهانگردانی که سعدی احیاناً آنها را بسیار دروغگو معرفی کرده لقمه چربی شده است. (1)

ص: 118

1- گر از بنده لغوی شنیدی مرنج جهاندیده بسیار گوید دروغ «گلستان سعدی»

جون دو لینفر یا ژان دولنفر تحت عنوان «مرد کبود» از این گروه چیزی تحویل مردم دنیا داده که شبیه به اساطیر و افسانه است، زیرا زندگی این مردم خود اسطوره و افسانه است افسانه ای که از دیرباز هنوز حکایت و داستانهای از آن تقریر و تحریر میشود که پایان پذیر نیست یک روز در گذشته ای که نمیتوان به درستی تاریخی بر آن نهاد این صحرا چشم گیر و کم پایان و باغ خدارا! معرفی می کردند باغ خدا از نظر یک یا چند طارقی عجیب این است که باغ باید همه مواهب را دارا باشد غیر از شن، سرخ هوای گرم جانسوز و طاقت فرسا و بهتر بود که آن را «جهنم خدا» نام می دادند.

با این همه نکوهش هنگامی که به یک مرد یا زن طارقی بر می خوریم جرأت این را نداریم که بگوئیم این جا کجا است؟ و این چه زندگی است، زیرا از مرد یا زن طوارقی پاسخ میشنویم که این جا وطن است و میهن و جای دل بستگی و پیوستگی است و بالاخره هر کجا دل بستگی و پیوستگی باشد «باغ خدا» خواهد بود.

وجه تسمیه طوارقی برقع پوشان

در حمله اعراب و در ازمنه مختلف که بدایت آن از نیمه آخر سده اول ه.ق. آغاز می شود، جماعتی از عرب به بربرها «حمله می کنند و از آنجا جمعی از طوارق ها بربرها را نیز با خود همراه می کنند که به وسیله «طارق» سردار معروف عرب به اسپانیا برده شدند، بعضی از مورخان تعداد این عده را هشت هزار نفر نوشته اند که در میان آنها عده ای از برقع داران زن و مرد «همراه بوده اند، و نیز نگاشته اند که چون بربرهای صحرای طوارق آن روز همراه طارق به اسپانیا می روند از آن روز برقع از صحرای اسپانیا به بلاد عرب راه یافته است. به همین جهت این جمع را طوارقی نام نهاده اند که مفرد آن طارقی» است (1) ناگفته نماند که در مطالب گذشته این کتاب یاد آور شدیم که منشاء برقع (یونان) بوده و ملکه یونان خود برقع را استعمال می کرده است پس به گفته حکیم نظامی رحمة الله علیه:

برافکن برقع از محراب جمشید *** که حاجتمند برقع نیست خورشید

به راستی که چنین است ماه را چه نیازی به «کتان» است؟! و چرا این چهره های زیبا که دیدنش برای محارم خود ما به آرامش دل است و نامحرمان را حجاب اسلامی لازم است با استعمال برقع خود را به چهره نامأنوسی تبدیل کنیم،

ص: 120

1- قبایلی هستند از بربر که در میان صحرای مرکزی افریقا بین الجزایر مراکش و سودان زندگی می کنند عادات و تقالید و ادیان عجیب و غریبی دادند، ولی رسوم و تقالیدشان در همه جا یکسان نیست فرائد الادب ص 438.

خواجه شیراز رحمة الله عليه نیک می گوید که:

برشکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن *** گوشه گیران انتظار جلوه ای خوش می کنند .

مؤلف گوید :

منه بر روی خود برقع عزیزم *** که مه را حاجت خرمن نباشد (1)

ص: 121

1- مردم لارستان و بنادر هاله یا کتان ماه را «خرمن» گویند و معتقدند که هر شب 13 و 14 که ماه خرمن اندازد (هاله گیرد) آن شب صید دریائی چندین برابر افزونی یابد.

در سنت ما ایرانیان در عرف و عادات و تقالیدمان در آداب و رسوم زنان ایرانی برقع وارد نیست و این بدعت قرن هفدهم که تا نیمه اول قرن بیستم در سطوح مختلف کشور رواج داشت چنان که توضیح داده ام یک سنت غیر ایرانی است.

من برخلاف آنها که احساساتشان در مسائل تاریخی باعث می شود که مقداری غلو کنند و یا نا مربوطی را به ایران و ایرانیان نسبت دهند معتقدم که وجود برقع از آثار بیگانه و غیرایرانی است و اینکه مثلاً برخی افراد حتی روی احساسات نامربوطی برقع را از آثار استعمار می دانند معتقدم که استعمار از ره آورد یک چنین «شبحی» به دور است زیرا کار او روی مسائل منفی پیاده

نمی شود بلکه همیشه مسائل مثبت و زیربط به یک ملتی مورد نظر استعمار است.

رهزنان داخلی ایران در خطه جنوب خلیج فارس به خصوص در جناح جنوب خاوری خلیج فارس در سایهٔ ربودن فرزندان آزاده ایران در مرزهای آبی خلیج فارس و دریای مکران این برقع را آورده یا به تدریج شیوع داده است، نکته ای که قابل ذکر است و نیازمند یاد آوری میدانم این است که مسئله ورود بردگان سیاه افریقائی و ترویج خرید و فروش آن در افریقا به علت وجود فقر شدید در بین خانواده ها، باعث شد که خریداران برده دلزده شوند و میل را به سوی سفید پوستان کشند این بود که عناصر راهزن یا مخالف دولت های وقت بر آن شدند که بازار بهتری و بردگان زیباتر و سفیدپوستی را به بازار عمان سعودی

عرضه کنند که هم خریدار بهتری داشت و هم پول بیشتری صرف آن می شد و هم رضایت و خشنودی زایدالوصفی از داشتن برده سفید پوست، لذا برقع را وسیله «ربودن» و ربایندگی خود قرار دادند و در ترویج بازار آن کوشیدند چنان که مشاهدات خود را همان گونه که تماشاگر آن بودم و به شخصه لمس کرده بودم و، در فصل گذشته این کتاب یاد آورشدم.

گفتم که سوغات برقع یا بتوله از آثار استعمار نیست و علت آن را نیز توضیح دادم که مطلقاً از یک مسئله سیاسی به دور است و از نظر دیگر به خاطر احترام به یک سنت نامألوف و اینکه رهنان داخلی و آدم ربایان خطه مکران برقع را به خاطر پوشش و برای خود یک حجابی که شناخت و شناسائی را به هم می زد پیشبرد کار خود قرار داده اند و از این رو آن را رواج دادند ولی پرسش این جانب هم اکنون این است که چرا زنان ایرانی غیر عرب بندری چنین ابزار ناخوش آیندی بر چهره خود می گذارند و چرا این زیبارویان آفتاب زده جنوبی به جای حجاب اسلامی چیزی را به نام برقع یا بتوله استعمال می کنند ما زبانمان دری فارسی است که حتی در تمام سخنان روزمره مان یک حرف و یالفظ بیگانه وجود ندارد، حیف نیست که پرده بیگانگی بر چهره خود کشیم؟ پس بیائیم اگر می پذیریم این سنت غیر ایرانی را به دور افکنیم و به قافله زنان هم وطن خود پیوندیم زیرا شما ایرانی پاک و خالص هستید و ایرانی پاک و خالص به عرف و عادت و سنت غیر ایرانی اقتدا یا تقلید نمی کند.

پیش از اینکه گفتاری درباره آدم ربائی و پوشش آن آغاز کنیم، بهتر است که نظری به اوضاع و احوال روزمره آن تاریخ بنمائیم و چگونگی اوضاع آشفته ایران را با اختصار هر چه تمام تر و زود گذر مورد بررسی قرار دهیم اینک این شما و این اوضاع آشفته ایران عزیزمان: (1) نویسنده کتاب «برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان» که نوشته هایش در این خصوص حجتی بشمار است زیرا به روشنی پرده از چهره اوضاع آشفته گوشه هائی از وطن ما برگرفته می نویسد که مشکلات حکومت صفویه فقط منحصر به جنوب نبود زیرا در ژوئیه 1717/م خبر رسید که عبدالله خان ابدالی حاکم صفوی را در هرات شکست داده و آن شهر را مسخر کرده است در این هنگام امرای افغان در اصفهان که منطقه ی بسیار وسیعی از وطن عزیزمان در اشغال خود داشتند، از آنها بیم آن می رفت که مشهد و خراسان نیز به زودی بدست افغانها سقوط کند، سراسر اصفهان نا امن بود، دهقانان در گیلان سربه شورش برداشته بودند و از سوی دیگر خبر رسید که در ششم اکتبر 1717/م بحرین بدست اعراب مسقط سقوط کرد و عمه ی پدری شاه مریم بیگم اصرار داشت که شاه دست به اقداماتی بزند زیرا می ترسید که تازیان مسقط همه بنادر

کشور را خواهند گرفت. (2)

ص: 124

1- صفحه 30 همان کتاب تألیف دکتر ابوالقاسم سری.

2- صفحه 30 همان کتاب تألیف دکتر ابوالقاسم سری.

در سال 1722م اصفهان در محاصره افغانهای متجاوز بود و لزگیان به آذربایجان و گیلان رشت» تاخته بودند ولی بلوچها تا این زمان خود را آفتابی نمی کردند.

در گامبرون (1) وضع عادی نبود، بازرگانی سخت دچار کساد و شاه بندر میرزا زاهد علی برای گرفتن پیش کشهائی که سالانه برای شاه دریافت می کرد، پافشاری نداشت و این نه به علت کساد بازار بود بلکه به علت آشفتگی و جنگ بود، حاکم لار و گمبرون نورالله خان سرانجام با شمار سپاهی از لار به آبادی ایسین» و سپس به آشکارا به گمبرون آمد، اوتس نماینده هلند با استقبال می رود و نورالله خان نماینده دربار به علل نامعلومی فرا خوانده می شود و بجای وی سید عبدالله خان والی عربستان به نمایندگی دربار گماشته می شود؟ (2) نویسنده در جائی دیگر ادامه داده و می گوید که «هلندیان و انگلیسها نمایندگی شان را در گمبرون استوار و محکم ساختند، هلند دیوار نمایندگی خود را بلندتر ساخت و انگلیسها دو سکو برای استقرار آتشبار خود ساختند در این رقابت هلندیها نیز دو سکو برای استقرار آتشبار خود برافراشتند و شهر گامبرون در دو سوی شمالی و خاوری و شمال باختری محل نمایندگیها را مرکز دفاع قرار دادند (3) و بدین سان سه سوی «محل نمایندگی ها» به زمینهای نزدیک شهر مشرف بود.

ص: 125

1- اصل نام و درست آن گومرون است نگارنده.

2- صفحه 292 و 295 .

3- صفحه 292 و 295 .

در 9 مارس 1723 خبر رسید که امام مسقط برای حمله به بصره سر تجهیز کشتیها است و در 15 مارس همان سال چهار کشتی بزرگ مسقطی که 15 فرزند کشتی کوچک آنها را همراهی می کرده میان جزایر قشم و لارک دیده شد که مقصد آنها بندر «باسعیدو» بوده است و مردم شهر خود را به امام مسقط تسلیم کرده و برای حل قضیه به نحو صلح آمیزی گفتگوهای انجام گرفته است، از 15 نوامبر 1722 م تا آوریل 1723 م هلندیها در گامبرون 158 تن سپاهی داشتند که بیست و دو تن از آنها مردند و تنها 1397 سپاهی باقیماندند و در 19 اوت به گمبرون خبر رسید که هفتصد افغانی و پنج هزار دهقان ایرانی که به زور از آنها جنگ آزمائی خواسته بودند، شیراز را محاصره کردهاند در چنین اوضاعی در سی ام آوریل و سوم مه و دوم ژوئیه و دهم و بیست و چهارم تا 19 اوت شاه بندر مرتباً دریافتی های شاه از هلندیها مطالبه می کرد و در همین اوضاع و احوال یک مرد تازی نژاد به نام شیخ راشد نام های از سران افغانی که شیراز را در محاصره داشتند دریافت کرده بود که به هلندیان سمت جدید خود را بعنوان شاهبندر معرفی کند!

دکتر احمد اقتداری محقق و مورخ نامی معاصر که خود از خاندان بزرگ گراش لارستان و مطلع به اوضاع و بنادر و جزایر بیش از همه است چنین می نویسد به روزگار دودمان قاجاریه بندر لنگه و کنگ هم مانند سایر بنادر و سواحل خلیج فارس گهگاه به اجاره حکام مسقط در آمده و زمانی در این میان بین اجاره داران مسقطی و جواسمی اختلاف و کشمکش و جنگ و صلح به میان می آمده است»⁽¹⁾

ص: 126

1- صفحه 483 و 484 آثار شهرهای باستانی ایران تألیف دکتر احمد اقتداری.

یان اوتس رئیس کمپانی هلندی در یکم نوامبر نامه ای از اصفهان دریافت کرد که خبر ورود هشت هزار بلوچ به حوالی شیراز و لار را داده بودند، چند روز بعد پس از رفتن اوتس مردم روستای بندر عباس گریزان به شهر آمدند، آنها از ترس بلوچها که از آمدنشان خبرهای مطمئنی داشتند گریخته بودند و نخستین نشانه وجود بلوچها را در راه بندرعباس گزارش دادند و این به تاریخ نهم دسامبر 1721 بود و دیده شد که صد تا یکصد و پنجاه تن بلوچ ناگهان در روستای نایبان که تا بندر عباس یکساعت راه است وارد شده اند.

بلوچها هر کس را در این روستا یافتند حتی کودکان را هم در گهواره ها کشتند و پس از تاراج روستا هر چه را بردنی نبود سوختند.

در 26 دسامبر همان سال سپیده دمان سه هزار بلوچ سوار و پیاده به شهر هجوم آوردند از هلندیان کمک درخواست شد آنها با کردند، نزدیک سه چهارم بلوچان راه پشت گورستان را در سوی خاور شهر تسخیر کرده با شمشیرهای آخته به مدافعان شهر حمله بردند. (1)

ص: 127

1- صفحه 86 و 87 همان کتاب مورد بحث و نایبان همان نایبند امروز یا نایبند دیروز است ناگفته نماند که نایبندی دیگر از توابع بنادر ثلاث داریم که به حاله و نایبند معروف است و هر دو بازمانده دو بندر یا دو اسکله طبیعی عصر آبادانی سیراف بوده است.

نویسنده کتاب بر افتادن صفویان و بر آمدن افغانها که نگارنده از نوشته های

وی در این مورد بطور جسته و گریخته استفاده می کند به نوشته های خود ادامه داده و می گوید که در این اثنا بقایای بلوچ به جانب باختری شهر حمله برده و به مانعی برنخوردند و از باروی شهر گذشتند و در زمان به کشتار همگان و تاراج اموالشان پرداختند، اندکی پس از این واقعه به کمپانی انگلیس حمله بردند و با اینکه زمینهای پیرامون کمپانی انگلیس بلندتر و سراسیم تر از زمین اطراف هلندیها بود معذالک بلوچان وحشیانه به آن حمله بردند و در این هنگام که هلندیها حمله وحشیانه بلوچها به کمپانی انگلیسها را دیدند بر آن شدند که نیروی دفاعی خود را تقویت کنند و لذا در حدود پنجاه تن به مزدوری گرفتند⁽¹⁾، افراد مزبور هر روز بیست محمودی⁽²⁾ یا 8:10 فلورین هلند موجب داشتند در حالیکه موجب پنج باشیان 10 محمودی بود، بلوچها در روز 27 دسامبر 1721 با فراغت بال به جانب خاور شهر روی آوردند و هر چه در سر راه خود یافتند نابود کردند در این حمله بلوچها چند کشته و زخمی دادند.

ص: 128

1- صفحه 88 و 89 همان کتاب

2- اصل سکه محمدی است که بنام محمودی تلفظ می شده است.

بلوچها پس از سرقت دورأس اسب از زیر قلعه شهر به کمپانی هلند روی آوردند و شاه محمد الله فرمانده بلوچهای مهاجم در نامه ای که به هلندیان و رونوشت با نسخه دوم آن به انگلیسها نیز رسانیدند هر دو کمپانی را تهدید کردند که اگر کدام یک هزار تومان ندهند حمله خواهند کرد ولی پاسخی باو داده نشد اما پسین، گاه هلندیان دریافتند که بلوچها عقب نشینی نکرده اند، چون پس از کشتار و تاراج برای استراحت به روستای نای بندان (1) که پایگاه اولیه خود را قرار داده بودند بازگشته و به استراحت پرداختند، نمایندگان انگلیس و هلند از عدم عقب نشینی بلوچ که چندین کشته داده و حتی یکی از سرکردگان خود را از دست داده بودند به وحشت افتادند، در این عقب نشینی بلوچها خود را دور از تیررس قرار داده بودند ولی پیش از دمیدن آفتاب دیلماج کمپانی و خانه ی «در میداس دلال پیشین کمپانی را تصرف کرده بودند و از لایدرها و پنجره ها کمپانی را زیر آتش دمام قرار دادند، بلوچها پس از آتش زدن محل و پناهگاه اولیه خود در نای بندان و هرچه را که در سر راه خود داشتند از میان بردند پس از این هلندیها سپاهیان مزدوری را که برای کمک به خود اجیر کرده بودند بعلت مزاحمت شان نیز منحل کردند.

ص: 129

1- همان روستای ناویند یا ناینند امروز است.

درنهم ژانویه سال 1722 شهداد خان که از لار با غنایم تاراج کرده از بندرعباس می گذشت، شمار زیادی گاو و گوسفند که حدود ده هزار چارپا بودند با خود همراه می برد. این متجاوزان غارتگر و بی رحم چنان به آسودگی از بندرعباس گذشتند که گفتی از قلمرو خود می گذشتند، وی نامه ای به هلندیان فرستاد و برای پرداخت مواجب سپاهیان در خواست پول نموده و تهدید کرده بود که اگر با درخواست وی موافقت نشود سه ماه دیگر مانده و هرچه به دستش رسد تاراج خواهد کرد. هلندیان بر آن شدند که همان شیوه برخورد با «محمد الله خان» را پیش گرفته و از دادن پاسخ خودداری کنند. شهدادخان در روستای خاوری بندرعباس ماند و دسته هائی از آدمیان خود را به تدریج به محل زندگی خود فرستاد و خود در آبادی ایسین و نایبان (1) و سپس به آبادی باختری شهر، رفت سرانجام خبر رسید که باردیگر شهدادخان در راه لار است، او هنوز در پی تصرف کمپانی هلند بود و پیوسته از کاروانیان سراغ می گرفت لیکن به زودی آشکار شد که بلوچان در راه بندرکنگ هر چه در مسیرشان بوده تاراج کرده و هزاران تن از مردم را به اسارت با خود می برند. (2) هر روز از پیش رفته های بلوچ خبرهائی می رسید و هلندیها بسختی جا پای آنها را مراقبت می کردند. عده همراهان شهداد خان مجموعاً چهارصد تن گزارش شده بود و میرزا ابوطالب و نیز سپاهیان ایران که زمانی دراز در انتظار آمدن بلوچان بودند در برابر این تاراج گذران هیچ کاری نکردند. شگفت آنکه هنوز محمد الله خان و شهداد خان به محل

ص: 130

-
- 1- نایبند یا نوبند ناوبند روستای 5 کیلومتری شرقی بندرعباس.
 - 2- بندر 7 کیلومتری شرقی بندر لنگه که پایگاه دوم پرتغالی ها بود.

خود یکی پس از دیگری نرسیده بودند که ناگهان خبر آمدن میرمسار خان مکران را دادند و هر روز وحشتی عجیب در میان مردم در می گرفت، بلوچها میناب را 25 روز در محاصره داشتند، از سوی دیگر تازیان مسقط، پس از دزدی دریائی در بندر عباس در راهزنی دیگر دریائی، سه کشتی نیز در بندر کنگ گرفتند. (1)

ص: 131

1- بندر 7 کیلومتری شرقی بندر لنگه که تنها بندر عصر دولتخانه اتابکان فارس بود .

سخن سرایان محل «لارستان» و بنادر

به نظر این جانب برقع از عادات عرب است و نگارنده در این دفتر برای خوانندگان عزیز روشن می کند که جامعه ایرانی از استعمال این پوشش که ره آورد بیگانه است بر کنار است.

از این پس شما را به سخنان سخنگویان و شعراء جنوب کشور که غالباً در خطه لارستان بزرگ فارس قدم به ظهور رسانده اند آشنا می سازیم اگر چه سخنگویان بزرگ و وطنمان مانند عطار عارف شهیر و شاعر بزرگ و حکیم ناصر خسرو قبادیانی شاعر جهانگرد و مذهبی در این زمینه سخنان بسیاری گفته اند ولی برای رفع اطاله کلام و رسیدن به مقصود تنها از این پس گفته های سخن سرایان و شاعران جنوب را گواه مدعای خود قرار می دهیم که خود شیرینی بیشتری بر این برقع پوشان جنوب دارد.

سخنگویان بنادر و جزایر خلیج فارس و شعراء لارستان عموماً مانند مولانا نامی، فتوئی سید ابراهیم سید خلیل قتالی معروف به براهیم خلیل، شیخ عبدالرحمن همت بستکی باقر، دشتستانی فایز، بستکی باقر فداغی لارستانی، سید محمد معروف به خالو، سید محی الدین معروف به محیا «از برقع در گفته های خود به وجوه مختلفی یاد کرده اند.

این سخن سرایان تخیلات خود را در این مورد بسیار دنبال کرده و سمنند سخن خویشتن را تا به حد کم سابقه ای رانده اند، گفته های شعرای لارستان به

خوبی پرده از ماهیت برقع و برقع پوشان بر می دارد و انتساب آن را به گروه تازیان و دور از کار و پسند دل ایرانیان دانسته اند.

عرب زاده از رو بردار شيله (1)***مكن آن حيله هاى بى وسيله

خدا را برقع از رویت بیفگن *** که تا رویت به بینم بی بتیله (2)

مؤلف در این مورد می گوید که :

با بتولم مکش عرب، ظالم (3)

babatulam makoš arab za'em

ای بنی پاس بیتوله بسه

cy baniyas bibatula base

سید محمد خالو شاعره تلی گوده جهانگیریه بستک لارستان نیز چنین معرفی می نماید:

ام دی (4) اداسن (5) دم دروازه

omdi odason dame darvaze

برقع شلودن (6) چن (7) عرب زاده

borqa šalu den čone arabzade

ص: 133

1- شيله روسرى نازک و سياهى است که برقع پوشان عرب در دو ساحل شمالی و جنوبی خلیج فارس به عنوان تنها سرانداز منحصرأ می پوشیدند Silah و آلوده به نیل بود.

2- در لهجه بستکی بتوله و برقع را بتیله» گویند BATILAH

3- ای عرب ستمگر با بتوله مرا، مکش بی بتوله کافی وبس است.

4- دیدم.

5- نشسته بود.

6- بر چهره داشت.

7- مانند یعنی دیدم که چون عرب زاده ای جلوی دری برقع بر صورت نشسته بود، برقع نیز آلوده به نیل است و نیل اثری بر چهره میگذارد و رنگی می کند و معتقدند که بر زیبایی شان خواهد افزود.

و این خود معرف این است که برقع ویژه سنتی عرب و عرب زاده است و بس مؤلف می گوید: نی از کرم، عرب که با برقع ***کشتن تو و بی بتوله انگشتم

پس به شهادت سخن گویان محلی که تنها منحصر به قوم مهاجر به خلیج فارس و بنادر و جزایر و روستاهای آن بوده و هستند بی گمان روشن میشود که پوشش برقع از ابزار کار زنان ایرانی به دور بوده است و برقع سوغات و ره آورد مهاجران است مهاجرانی که به مرور زمان و گذشت تاریخ تابعیت دولت ایران را به حکم زندگی پذیرفته اند، و اما اینکه دور تسلسل استعمال برقع چگونه بوده و در این مدت چه سیری داشته چه تغییراتی پیدا کرده و از کجا این روپوش بیرون از سنت ایرانیان و خارج از تقالید زنان پارسیان کی؟ از چه تاریخی؟ و از کجا به ایران منتقل گردیده موضوع مستند و جالبی است که از این پس روشن خواهیم کرد.

در داستان اسکندر و، شبان نظامی در داستان دیگر چنین ادامه می دهد که:

نخستین به نوک مژه راه رفت *** دعا کرد و با آن دعا کرد و گفت

مولانا ظهوری در غزل معروف خود نیز از برقع چنین یاد می کند:

چو برقع برفکنند آن، مه قمر در آسمان گم شد *** چو گیسو برفشانند آن، خور شکیب انسان و جان گم شد (1)

که چون شاه با من چنان کرد عهد *** که برقع کشم بر عروسان مهد

از آن راز پنهان دلم سفته شد *** حکایت به چاهی فرو گفته شد

در روایات و گفته ها مکرر آمده که مولای متقیان علی علیه السلام از بسکه در خلافت آزار دید و در برابر شدت عدل آن حضرت مخالفت های بسیار نشان داده شد، آن حضرت به ستوه آمد به حدی که رازهای خود را به چاه می گفت و گمان شاعر این روی داد را به خاطر می آورد و بدان اشاره می کند .

ص: 134

1- بر التذقیق سفر نامه سدیدالسلطنه.

معرفی شعراء لارستان و بنادر و جزایر

مؤلف می گوید :

نی از کرم عرب که با برقع

ni az karame arab ke ba borghe

بکشش که و بی بتوله انکشتم

bekšeš ke va bibatula otkoštom

سید محمد خالوی ده تلی معروف به «خالو» که از شعراء به نام و در سراسر اشعارش که غالباً به زبان دری پارسی سخن گفته به گناهان خود اعتراف نموده نیز چنین می گوید:

آمدی اداسن دم دروازه

omidi idason dame darvaze

برقع شلو دن چن عرب زاده

borqap šalu den čone arabzade

نگارنده در چند محل برقع و برقع پوش را چنین معرفی می کند.

و نگاه بتوله ات کشتم

va negahe batula

بیگناهم بکش بتوله مز

bigonahom, bekoš batula mazo

و در جایی دیگر نگارنده بازگوید که:

همه مردم گمون شن بو، م وقتی که بتولت ن هود

ص: 135

[hamey mardom gomunŠon bu, me vaqti ke batulat na [hod

چوات واس زلو از حسن خُتُ مردم گنات که

Čo ot vāse ze lu, az hosne xot mardom genapot ke

حَسَنَتْ وَ بَتُولَه نَى مُزِيش

hosnot va batula ni mazo bcs

محتاج بتوله نی لوی ماه

mohtāje batula ni loye maħ

و باز می گوید:

و بتولم مکش عرب زاده

va batulam makoŠ arabzade

هر جهات کشت بی بتوله بسه

horĈe pot koŠte bibatula base

محمد امین بستکی می گوید:

یک نازنینی ز عرب زاده

بروی ماهش برقع بنهاده

و این در غزلی که به گناهی اعتراف میکنند گفته است.

نگارنده گوید:

دام دونه ی بتوله ات، از لو

damo dunay batula ot az lu

واس بی پرده ماه خم به بنم

و همهٔ اینها خود دلالت کافی و قاطع بر این دارد که دارنده برقع عرب بوده و زینت یا پوشش برقع بر چهره زنان عرب و عرب زاده دیده اند، و همهٔ ما جنوبیها می دانیم که شیله و بتوله و به قول بستکیها بتیله و شیله» تن پوش و روپوش زنان عرب و عرب زاده بوده است و بس (1)مولانا نامی درقطعه ای از اشعار عارفانه خود چنین می گوید :

حسنی که هوید است مجرد از نقاب است *** نه یار پس پرده و نی برقع حجاب است

مؤلف گوید :

سمند جورخت بشتن متازن *** و برقعتم ام مزبشتر که مردم

ص: 137

1- سمند جفای خود بیش از این بر من متاز و به برقع چهره ات نیز بیش از این مرا مزا که هلاک شدم.

شعراء و سخنگویان محلی که غالباً روی در نقاب خاک کشیده اند و از آنها در منطقه جز نام و نشانی نمانده و هم چنین شاعران و سخن سرايان معاصر که به انزوا و گوشه نشینی عادت کرده اند و منابع فرهنگ و ادب دری پارسی در وطن عزیزمان هستند هر کدام به نوبه خود واژه، برقع نقاب بتوله یابتیله را در سخنان خود به استعاره گرفته و به مناسبت هائی از آن یاد کرده اند، در این یاد آوری ها بی آنکه هدف و نظر خاصی داشته باشند معرفی و شناسانده اند که برقع از عرب و عرب زاده است و برقع پوشان را زنان عرب تشکیل می دهد، هر یک از سخن سرايان محلی که از این روپوش یاد کرده اند مشخص نموده اند که برقع از پوشش های وارده از خارج است و از سنت و عرف و آداب و تقالید ایرانیان کنار است برای اینکه در این جا همه شعراء و نامدارانی که چهره در خاک فرو پوشیده اند با نام و نشان معرفی شوند و به منظور اینکه مفهوم و معنای سخن شان در شناخت برقع و برقع پوشان مشخص و روشن گردد، به شرح حال مختصری از ایشان می پردازیم:

الف: شعراء معاصر در قید حیات

- 1 - حسین ابن علی وحیدی خنجی از بندر لنگه (1)
- 2 - میر محمد ارفعی اوزی از اوز فارس و بندرعباس (2)
- 3 - احمد درود جناحی از جهانگیر به بستک در روستای جناح (3)
- 4 - عبد الله بن سلیمان حمادی از روستای مرباغ بندر لنگه (4)
- 5 - جعفر طالع لاری از شهر لار لارستان (5)
- 6 - احمد سایبانی از بندرعباس و روستای فین (6)
- 7 - عباس انجم روز «خواجه» از بندر لنگه (مؤلف) و نگارنده (7)
- 8 - محمد علی غیرت از بستک لارستان
- 9 - قاسم حیدری از بندر لنگه و سبعه ی فارس (8)

(1) حسین وحیدی شاعر است که غالباً به زبان مادری خود که عرب زبان بوده سخن گفته و در نهایت فصاحت و بلاغت شعر میگوید
نمونه شعری وی که به هندوستان در ایام

جوانی سروده اینست که:

و ذات رداء قد یسمى بساریا *** لها قامة هیفاء و الردف بادیا

اشارت بطرف ناعس و تبسمت *** فخلت شعاعا لاح من ثغرها لیا الخ....

و در اشاره ای که به خرابی و ویرانی بندرلنگه به سال 1327 خورشیدی دارد چنین می گوید:

مولای انی الیکم رافعاً املی *** کی تلحظوا لنجاةً احبا بعطفکم

ان الخراب علیها مد اجنحة (2) و ظللتها ظلال کلها سقم *** الفقر طوقها و الداء انهکها

و الجهل جللها و العلم منعدم *** ولا مدارس لا علما و لا عملاً

و اصبح الكل فی آماله حلم

از تالیف این شاعر فقیه و ادیب تاریخ بندرلنگه به زبان عربی و «سالنامه» نوروزی

ص: 140

1- مصراع اخیر هنوز زبان حال بندرلنگه است.

2- مصراع اخیر هنوز زبان حال بندر لنگه است.

است که در آن حساب زراعت و کشاورزی و اختلافات ماه و سال و روز را با تقویم آن بیان می کند.

(2) میرمحمد ارفعی از شعراء و ادباء و دارای اشعار پراکنده ایست در دست دوستانش که آماده چاپ است وی از خاندانی بزرگ و از بازرگانان بندرعباس است که به تهران مهاجرت نمود.

(3) از دانشمندان بنام و از شعراء معاصر جناح بستک لارستان است وی مردی است، فقیه، شاعر، ادیب و به دوزبان فارسی و عربی تسلط دارد.

(4) حمادی دارای اشعار و سخنان منظوم و ارزنده ایست که غالباً به زبان مادری خود «عربی» سروده است اشعاری به زبان فارسی نیز دارد ولی از انسجام خوبی برخوردار

نیست.

طالع

(5) از شعراء برجسته دری زبان است که به لهجه لاری سروده است، اشعارش در

نهایت انسجام و رعایت وزن و عروض است و در دست تالیف دارد.

سایبانی

(6) از ادبا و دانشمندان معاصر، لیسانسیه علوم ادبی مقیم مرکز هرمزگان بندرعباس است که اثر و آثار زیادی در مطبوعات دارد و هم اکنون با مجله و زین «آینده» همکاری دارد.

عباس خواجه (انجم روز)

(7) مؤلف و نگارنده این کتاب که ادعای شعر و شاعری ندارد و تنها برای حفظ فرهنگ دری دیوانی از غزل قصیده، رباعی و دوبیتی دارد و شعر نو نیز می گوید و غالب اشعارش به زبان دری پارسی است که قطعاتی چند درباره برقع و برقع پوشان در این دفتر دارد،

(8) از شعراء و ادبای مقیم بستک مرکز جهانگیریه لارستان است پدرش نیز شاعر بود و غالب فامیل و خویشاوندان وی با شعر و شاعری سروکار دارند.

(9) از شعراء خوب و بنام بندرلنگه است که نمونه شعر وی در کتاب بندرلنگه تألیف حسین نوربخش صفحه 312 ملاحظه خواهید فرمود، وی دست اندر کار تهیه تاریخ جزیره کشم است که تاریخی ارزنده دارد و امیدوارم که در کار خود توفیق حاصل کند.

ب: از شعراء گذشتگان

1 - سید ابراهیم سید خلیل قتالی معروف به «ابراهیم خلیل از لارستان».

2 - مولانا محمد نامی فتوئی یا پتوئی از لارستان.

3 - سید محمد علی هاشمی رمکانی از جزیره کشم روستای رمکان

4 - مکرر - شیخ محمد شیخ عبدالهاوی مؤلف کتاب «اخلاق مصطفویه».

5 - سید کامل کاملی از بندرلنگه - بندر عباس.

6 - محی الدین متخلص به محیا از لارستان شاعر معاصر شاه عباس اول صفوی.

7 - فایز دشتی از بوشهر و دشتی.

8 - شیخ عبدالرحمن همت بستکی.

9 - باقر فداغی لارستانی شاعر شوریده .

10 - مصطفی خان بستکی متخلص به فایز.

11 - محمد حسن خوری متخلص به «مجرم» آخوند از خور لار - لارستان.

12 - سید محمد خالد ده تلی از روستای ده تل گوده.

13 - نجما و نعیمای اوزی از اوز لارستان فارس .

هم چنین از شعراء و ادباء معاصری که دیده از جهان فروسته اند و از طبقه علماء - عرفاء و فقها هستند و اثر و آثار مشخص دلپذیری داشته اند به شرح زیر:

«1» از سادات قتالی و مداح رسول اکرم و علی ابن ابی ایطالب و زهراء بتول و امامان حسنین سلام الله علیهم اجمعین و این جانب در سالهای 1338/1327 مقالات متعددی در شرح احوال این دو شاعر بزرگ و نامدار لارستان نگاشته ام که

در روزنامه پارس شیراز از نسخه های آن موجود است، براهیم خلیل دارای سفر نامه های منظوم و هم چنین شجره سادات قتالی است که بهمت مصطفی مصطفوی خلوری در امارت متحده عربی به چاپ رسیده و با طرز زیبایی انتشار یافته است. وی در مورد برقع چنین می گوید:

به پیش قدول کی لاله خیزد (1) *** مه از شرم رخس با ناله خیزد

اگر برقع کشد از گلشن روی *** شکر بی قیمت از بنگاله خیزد

«براهیم خلیل»

(2) از شعراء معاصر صفویه و از مداحان حضرت رسول اکرم و مولای متقیان و حسنین علیهم السلام و در این باره تا سر حد غلو پیش می رود، دیوان او به همت کشمیری شیرازی و مراقبت یوسف فرزین اوزی و با نفقه ملا محمد حسن آخوند بازرگانان مقیم بحرین به چاپ رسیده است.

(3) از دانشمندان و فقهاء معاصر ساکن روستای رملکان در جزیره کشم برای اطلاع از احوال آن شادروان به کتاب آثار شهرهای باستانی صفحه 761 تألیف دانشمند و محقق فاضل احمد اقتداری و کتاب جزیره قشم و خلیج فارس تألیف نویسنده و محقق معاصر حسین نوربخش صفحه 276 مراجعه شود.

(4) مگر - محمد شیخ عبدالهادی بستکی مؤلف «اخلاق مصطفویه» در ماه ربیع اول بسال یکهزاردویست و هفتاد ا و دو 1272، هجری نبوی ص و آله کتاب را به پایان رسانیده است تخلص شاعری وی «خرسند» است و خود در این مورد گوید:

هفتاد و دو شده و هزار و دویست سال

از هجرت رسول خداوند ذوالجلال

کین مختصر زیاری باری بشد تمام

ماه ربیع و روز دوشنبه قریب شام (2)

مؤلف به پیروی از گلستان سعدی کتاب را در سی باب نگاشته و حاوی

ص: 143

1- ول: یار منظور معشوق .

2- ول: یار منظور معشوق .

حکایتها و داستانهای کوتاه، است وی از علماء و ادبای خطه لارستان است و اشعار عرفانی و دینی خود را در این کتاب آورده است.

(5) از افسران انتظامی شهربانی که سالها ریاست شهربانی بندرعباس را بعهده داشت و در همان لباس به شعر و شاعری و نشر مقالات در روزنامه محلی می پرداخت مرحوم کاملی دارای دیوانی از اشعار دری و فارسی کنونی است که قسمت اعظم آن را نگارنده در تلویزیون ملی ایران بندرعباس تحت عنوان «برنامه فرهنگ و ادب جنوب» باجرا گذاشته بودم که سرتاسر خلیج فارس «شمال و جنوب» بیش از دو میلیون نفر تماشاگر داشت وی از شعراء مداح خاندان آل رسول اکرم است و بسیاری از اشعار وی در دست این نگارنده و فرزندان آن شادروان است.

(6) از شعراء معاصر شاه عباس اول صفوی که تاریخ حیات وی نشان می دهد.

(7) از شعراء معروف دوییتی گو و از سادات و خاندان آل رسول اکرم ص و آله تاریخ حیات وی 1046 هجری نبوی ص و آل نشان می دهد و خود در این مورد می گوید:

شکار افگند محیا با رفیقان

به ست و اربعین و الف تاریخ

(8) از شعراء شوریده و عارف و ادیب خطه دشتی و دشتستان بوشهر که دوییتی های او رفیق سفرهای مسافران دریائی و زمینی و همه جا بر سر زبان است .

برای آشنائی بیشتر به احوال وی به کتاب سخنگویان فارس مرحوم محمد حسین رکن زاده آدمیت صفحه 22 جلد 4 مراجعه فرمائید.

(9) همّت از شعراء بلندپایه بستک لارستان و دارای تألیفاتی ارزنده به اسامی زیر است:

1) شرح اسماء الله

2) ترجمه منظوم مولود نبوی اقتباس از مولود سید جعفر برزنجی و دارای اشعار پراکنده و ادیبانه ایست که در دسترس اغلب مردم لارستان است و نگارنده

ص: 144

مشغول تهیه و تدوین شرح حال و افکار و اندیشه همه شعراء نامبرده در لارستان هستم و در دست چاپ و انتشار دارم.

من الله التوفیق آمین.

10) «باقر فداعی لارستان از روستای فداع صحرای باغ لارستان و از شعراء بسیار ارزنده و شوریده حال این خطه است گفته هایش سوزان و متأثر از یک عشق و ناکامی است از دختر عموی خود و از نظر بلاغت و روانی میتوان او را از بلیغ ترین شعراء لارستان نامید، بسال 1339 شرح حال و ابیات شعری وی را در اختیار صادق همایونی گذاشته ام که او هم نشریه ای بنام این شاعر منتشر نمود و ام مقدماتی از این شاعر در روزنامه پارس شیر از نگاشته شده است.

بستکی

11) «از شعراء و از حکام بنام بستک مردی بوده متورع و اهل و قضاوت و سجاده» تواماً و از شعراء و حکماء خوشنام منطقه است اشعار بسیاری از وی در دسترس این نگارنده و در حال تدوین است به ص 258 کتاب تاریخ جهانگیری بنی عباسیان بستک تألیف شادروان محمد اعظم بنی عباسیان بکوشش این نگارنده

مراجعه شود.

12) «مُجرم از علماء خور لارستان فارس است. اشعار پراکنده وی در - دسترس این نگارنده، است شاعر متخلص به «مجرم» از تیره آخوند خور است وی مبادل و مناظره ای با شاعر معروف به «براهیم خلیل» دارد که در جای خود به نشر آن اقدام خواهد شد وی از جهات ما در پدرم با نگارنده نسبت دارد.

خالوده تلی

13) «از شعراء معروف و مشهور خطه گوده بستک است که در سراسر اشعارش به گناهان خویش اعتراف کرده است اشعار وی مخلوطی از فارسی و دری است.

14) «هر دواز شعراء اوز لارستان فارس هستند که اشعار پراکنده هر دو در نگارنده و بسیاری از مردم دیگر است از تاریخ حیات هر دو نشانی در دست نیست دوییتی زیران نعیم است :

ص: 145

نعیما سایه زلف تو خواهد *** و گرنه سایه دیوار بسیار

همه این شعراء در قید حیات و همه سخنگویان از دنیا رفتگان هر کدام به گونه ای برقع و برقع پوشان را در سخنان خود شناسانده اند :

محیا عرب زاده از رو بردار شیله *** مکن این حیلہ های بی وسیله

خدا را برقع از صورت بیفکن *** که تا رویت بینم بی بتیله

گاهی شعراء محلی و سخنگویان لارستان و جنوب کشور برقع را «نقاب» یا لوبند نام نهاده اند و برقع و بتوله را بنام نقاب و لوبند به استعاره گرفته اند مولانا محمد نامی فتوئی شاعریست (بزرگ) که از نقاب و برقع زیاد نام برده و در این جا می گوید که برقع نقاب و حجاب نیست و در غزل عارفانه ای بمطلع حسنی که هویداست و از آن سخن رفت مضمومانه میگوید که برقع نمی تواند حجاب باشد.

پایان

ص: 146

الف

ابدالی، عبدالله خان ... 124

ابن علی، وحیدی حسین ... 139

ابن سلیمان، حمّادی عبدالله ... 139

ادریس شافعی، سید محمد ... 35

ارفعی لوزی میر محمد ... 139 ، 141

اسکندر... 52

افشار سیستانی، ایرج ... 11

اقتداری، احمد ... 15 ، 143

امام حسین (علیه السلام) ... 31

امام رضا (علیه السلام) ... 95

انجم، روز عباس ... 11 ، 13 ، 14 ، 139

اوتس یان ... 125 ، 127

اَوْزی، نجما ... 42

اَوْزی، نعیمما ... 142

ب

بابکان، اردشیر... 114

براهیم خلیل ... 143 ، 145

برزنجی، سید جعفر... 144

بریمی... 113

بستگی، فایز... 132

بستگی، مصطفی خان... 142

بلوچ، محمدخان... 110

بھرام... 52

بھمن محمود شاہ... 44

بینلوب... 24

ج

جلال الدین مولوی... 54، 43

ح

حافظ... 147، 73، 54، 50، 44، 14

حسان بن ثابت انصاری... 40

حسنین (علیہ السلام)... 148

حضرت محمد (صلی اللہ علیہ و آلہ) ... 56، 53، 30، 28، 26، 9

حضرت علی... (علیہ السلام) 148، 56

حضرت سکینہ (دختر امام حسین) ... 31

حفصہ... 29

حکیم قبادیانی، ناصر خسرو... 132

حیدری، قاسم... 139

خ

خالوده تلى سىد محمد ... 72

خالو، سىد محمد ... 133

ص: 148

خاقانی ... 44

خراسانی، ابو مسلم ... 22، 67

خلیفه ... 22

خوری محمد حسن ... 142

د

درود جناحی، احمد ... 139

دشتستانی، باقر ... 132

دکتر ابوالقاسم سرّی ... 92، 96

دکتر اقتداری احمد ... 126

دلف عجلی، احمد بن عبدالعزیز ... 22

ده تلی سید محمد خالو ... 135، 142

ر

راشد، شیخ ... 126

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ... 148

رضوی (علیه السلام) ... 22

رضوی سادات ... 22

ژ

ژان دولیفر ... 89

س

سایبانی احمد ... 139

سعدی ... 14، 42، 44، 49، 50، 60، 61، 62، 14

سنائی... 44

سنجر... 19

سید خلیل قتالی سیدابراہیم... 142

ش

شاپور اول... 115

شاپور... 53، 68، 69، 96، 114

شاہ عباس اول... 144

شیخ عبدالہادی بستکی، محمد... 142، 143

ص

صباح، حسن... 19

ط

طارق بن زیاد... 90

طالع لاری، جعفر... 139

ع

عباسی، المہدی... 22

عبدالہادی، محمد... 54

عبدالملک احمد... 22

عطار نیشابوری... 62

علاء الدین کرپ، ارسلان سعید... 52

علی بن موسی الرضا (علیہ السلام)... 22

عمر بن خطاب... 29

عویس... 24

ص: 150

غ

غیرت محمد علی ... 139

ف

فارنا 88

فداغی لارستانی باقر ... 132 ، 142 ، 145

مولانا محمد فرید الدین عطار نیشابوری ... 46، 44، 56، 54

فرامرزی، احمد ... 14

ق

قتالی سادات ... 142، 143

قتالی سید ابراہیم، سید خلیل ... 132

ک

کاملی، سید کامل ... 142

کبابی سدیدالسلطنہ ... 15

گ

گنجوی، نظامی ... 44، 45، 46، 19، 50، 52، 50، 59، 60، 92، 73، 79

ل

للحا 88

م

محمد امین خوری، خواجہ جمال ... 117

محیا ... 11

محمی الدین ... 142

مرحوم مبارک ... 117

مریم بیگم ... 124

مصطفوی حلوری، مصطفی ... 143

معین، محمد ... 22

مولانا ظہوری ... 134

مولانا عبدالرحمن جامی ... 44، 46، 50، 55، 54، 56، 60، 64

میرزا، رضاقلی ... 95

ن

نادرشاه ... 95، 96، 97، 106، 110، 114، 115

نامی، فتوئی مولانا محمد ... 142، 146

نوربخش، حسین ... 11، 15

و

وجدی، محمد فرید ... 23

وحیدی، حسین ... 140

ویلیام فور ... 92

ہ

ہاشمی، رمکاتی، سید محمد علی ... 142

ہمایونی، صادق ... 145

ہمت بستکی، شیخ عبدالرحمن ... 132، 142

ص: 152

آبادی ایسین... 130

ابوظبی ... 70، 171

اتلانتیک ... 89

اوز فارس ... 139، 142

آذربایجان ... 125

اسپانیا ...، 67، 68، 77، 120

اسپرط... 24

اصفهان... 92، 125، 127

افریقا ... 99، 101، 122

افغان ... 126

آلمان ... 113

النخیل ... 108

انگلیس ... 109، 113، 129

ایتالیا ... 25

ایران ... 14، 15، 19، 20، 22، 44، 50، 53، 50، 55، 67، 95، 115، 117

122، 126، 134، 144، 147

ب

بحرینی ... 21، 77

بستک ... 139، 145

بلوچستان ... 9، 14، 21، 110، 115، 147

بوشهر ... 142

بندر جلفا ... 110

بندر عباس ... 77، 78، 91؛ 127، 130، 131، 139، 141، 142، 144، 148

بندر قشم ... 143

بندرکنگ ... 91، 130، 131

بندرلنگه ... 9، 11، 13، 14، 78، 98، 129، 139، 140، 142، 143

بندر مروارید ... 14

بین النهرین ... 101

ت

تیب ... 24

تنگه جبل الطارق ... 90

تهران ... 14

ج

جبل طارق ... 100

جزایر شیبکوه ... 98

جزیره قشم ... 126

جزیره کشم ... 141

جزیره هرمز... 44، 45، 92

جناح [روستا] ... 139

ص: 154

جیرفت ... 110

ح

حیدرآباد... 44

خ

خراسان ... 22 ، 124

خلیج فارس ... 9 ، 10 ، 11 ، 13 ، 14 ، 15 ، 19 ، 23 ، 24 ، 26 ، 30 ، 50 ، 69 ،

71 ، 91 ، 97 ، 98 ، 103 ، 104 ، 105 ، 110 ، 115 ، 122 ، 126 ، 132 ، 13 ،

138 ، 13 ، 148 ، 147

خورلار... 14 ، 142

خوزستان... 69 ، 114

د

دبی ... 117

دریای عمان ... 9 ، 10 ، 13 ، 1 ، 2 ، 77

ده تل گوده اروستا ... 142

ر

رستاق... 108

رشت ... 125

رمکان [اروستا] ... 142

س

سبعه ی فارس ... 139

سیستان ... 81 ، 115 ، 147

ش

شام... 101

شیراز ... 40 ، 51 ، 126 ، 127 ، 13 ، 115

ط

طوارق آفریقا ... 21

ع

عراق... 21

عربستان ... 77 ، 101

ف

فارس ... 14

فین [روستا] 139

ق

قطری... 77

قم ... 22

ک

کاشان ... 22

کاوة کیمردان (مَرو) ... 22

کنگ ... 148، 14

کویت ... 21 ، 77

کیش... 14 ، 148

ص: 156

گ

گامبرون... 125 ، 126

گولمینه ... 82،84

گومرون ... 148

گیلان... 125

ل

لار 127 ، 130 ، 115

لارستان ... 9 ، 11 ، 36 ، 56 ، 91 ، 132 ، 135 ، 140 ، 142 ، 144 ، 146 ،

147 ، 148 ،

لارک ... 126

م

مدینه ... 29

مرباغ بندر لنگه اروستا... 139

مسقط ... 117 ، 126 ، 131

مشهد ... 124

مکران ... 22 ، 117 ، 119 ، 131

میناب... 110 ، 131

ن

نایبان [روستا] ... 127 ، 130

نامی نیدان [روستا] ... 129

ص: 157

و

واحه بریمی ... 108

ه

هرمزگان ... 9، 27

هلند ... 125، 126، 127، 128، 129، 130

هندوستان ... 44، 91، 140

ی

یونان ... 23، 2، 77، 120

ص: 158

آثار منتشر شده از این مؤلف:

طی 33 سال خدمت در مطبوعات کشور بعنوان نویسنده آزاد، از اردیبهشت ماه 1327 لغایت مهر ماه 1359 ش آثار زیر چاپ و منتشر شده است:

1- تکوین امارات واحد عربی در جنوب خلیج فارس قبل از پیدایش امارات.

2- روابط حسنه ایران و شیخ نشین های ده گانه.

3- برای آبادی و عمران بنادر و جزایر خلیج فارس چه کنیم؟

4- جنگلهای دریائی و موارد استفاده از آنها .

5- برای تأسیسات بندری و دریائی ایران در جنوب کشور چه باید کرد؟

6- تاریخ سیستان و بلوچستان.

7- سعدی بزرگترین مربی و معلّم اجتماعی ایران.

8- حافظ «خواجه شیراز»، و مراحل سه گانه زندگی او .

9- اسناد مالکیت ایران بر جزایر سه گانه ایران در خلیج فارس

10- لزوم تجدید عمران و آبادانی بنادر و جزایر خلیج فارس و دریای عمان .

11- فرهنگ و ادب جنوب .

12- سخنگویان و شعراء لارستان و بنادرو جزایر .

13- مقالات انتقادی از دولتهای وقت و دستگاههای دولتی.

14- فرهنگ دری و امثال و حکم آن .

آثار در دست تالیف و آماده چاپ از مؤلف :

1- فرهنگ و جغرافیای دری پارسی در لارستان و بنادر و جزایر کشور.

2- امثال و حکم دری پارسی .

3- دیوان اشعار مؤلف به زبان دری شامل غزلیات قصاید ، دوبیتی ها و رباعیات همراه با قطعات بسیاری به زبان فارسی در نعت رسول اکرم ص و حضرت علی و حسنین (علیهما السلام) و چکامه های میهنی.

4- تاریخ اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی ادبی و هنری بنادر خلیج فارس، بندرلنگه .

5- تاریخ دولت خانه کنگ و کیش و آثار موجود در آن.

6- تاریخ هرمز، گومرون «بندرعباس».

7- تاریخ اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی ادبی و هنری جزایر خلیج فارس.

8- مهاجران وارده به ایران در جنوب کشور و تاریخ و معرفی آنها .

9- خیال انگیزان خلیج فارس - زار - نوبان و لیوا .

10- آبریزان آبهای خلیج فارس و بحر عمان و آبهای مکران .

11 - تاریخ امارات متحده عرب در جنوب خلیج فارس.

12 - تاریخ سلطنت عمان.

13 - فرهنگ کودک در لارستان و بنادر جنوب همراه با ترانه های کودکان -14 - فرهنگ مردم شناسی و فولکلور جنوب.

15 - سخنگویان و شعراء علماء و فقهاء و هنرمندانی که روی در نقاب خاک کشیده اند و از آنها نامی به میان نیامده است.

16 - خرماستان ایران .

17- معاویة بن ابی سفیان یا ریشه نفاق در اسلام .

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

